امور عکس و میکروفیلم

آستان قدس رضوی

مجموعه

۱- انشای نوازشخان

۲- فن انشاء از برکرن ملتانی

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: ~~منتخب الحدیث~~ مجموعه .... فارسی ....

مصنف ....

مؤلف: مجهول الاسم ....

خطی: نستعلیق ۱۲-۱۳ سطری ....

چاپی

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق: ۹۴ ....

جزء کتب: ادبیات .... شماره: ۱۵۷ ....

شماره عمومی: ۸۷۶۱ .... شماره قبض ....

واقف: حیدری آستان قدس .... تاریخ وقف: آذر ۱۳۲۸ ....

طول: ۱۸ .... عرض: ۱۱ .... گنجه ....

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۲۱۳۵۲

[illegible]

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ایزد جل و اعلی آن نور حدقه سیادت و اجتبی و اصطفی و زبده
نخبه ارتضی خلت و عوالی نشان ابهت و معالی
مکان نبیل القدر را همواره در کنف حمایت خویشتن
داشته کامیاب مقاصد اقصی داراد بعد اهدا
هدایای دعوات اشتیاق اتما و اتحاف تحف تودد و

وفاق بی منتها شهود رای دوستی اقتضا باد تا نامه

وداد انشا و نمایق اتحاد و الا اولین در جواب رقیمه

شوق آماده وین در اسعد ارقام عنایت عنوان

کرامت طغرا با خلعت عاطفت پیرا و اظهار ورود

لوازم خلتها چهره نمای وصول گشته قرین مسرت بی

انتها و رهین مراسم محبت و ولا گردید و در

موفور مودت و موالات نامحصور یکه از بدایت

گذرانیدن عرضداشت نیاز و معروض گردانیدن

مراتب خدمت بان آستان گردون فرستاد

الی الان مصروف و معدول گشته زبان و

خامهٔ زبان را مجال به عذب البیان مشارکت

نگردیده که شرح شمهٔ از ان درین مختصر توا

نگنجید مگر معنان آن بیت معالی مکان را

برحسب خواهش دوستان داشته در تشخیص مبانی

تودد و توفق پیش ازین موفق دارا داز انجا که

ارکان رفیع البنیان اتحاد التیام فیما بین سمت

انضباط و استحکام پذیرفته شاهد معنی صورت

آرای منصه ثبوت و ظهور کردیده یقین بعد الیوم

همواره در مراعات این شیمه قویمه احتیاط نموده

با نجاح انجام مدعات مهام دوستان دوستی ارتسام

متوجه خواهند بود [illegible] شان عاطفت عنوان

عنایت نشان با خلعت معتبر که کرامت ورود

ارزانی فرموده بحصول آن آیه رحمت و شمول تجلیه

مرا با مرحمت سرمایه سعادت و ذخیره مفاخرت

اندوخت عرصه اینکه در لوازم شکر گذاری

سمت ابلاغ یافته بود بمقتضای شرایط خلت مودت

مناسب نظر فیض منظر خواهد گذرانید خلعت و
عوالی منقبتا امثال بنابر اراده مهمی و بارشهای
غیر وقت خربوزه و سرده امروت کمی مشهور
اینجا خوب چنانچه باید نشده چون امر جلیل القدر به
آن عمر نقاد یافته بود بمقتضای الامور مرهونه در
ارسال داشته میشود کیفیت انجمعی را باین سیاهیان
مهر جناب کیوان نشان خواهند کرد دانند چون
خربوزه و سرده بیش متواتر باید که برسد بر کیفیات
رسیدن آن اطلاع حاصل نمودن لازم بود
شجاعت و اخلاص مآب جو بسند بیک و عزت آثار
رامرای بجد مت فرستاده شد که این امر یرداخته
مبین بعضی وقایع مودت و اتحاد و مذکر مراسم
محبت و وداد مستحق تر باشند یقین که در با

موجب ابتهاج و در اسعاف کار و مدعیاتیکه اظهار نمایند
توجهه و جهه مصروف خواهند کرد انید زیاده از حد
وفور محبت چه بر طرازد   آمدی عمر باز آمدنت
گشت فزون   معنی عمر دو بار است دو بار آمدنت
مسرت بی نهایت معاودت که مسرت معاودت
بی نهایت است خاطر خلت ذخایر را مبتهج و مسرور
بمثابه نکرد آمد که زبان بیان و بیان زبان از عهده
شکر آن تواند بر آمد حقا که عوارض بدنی از چندروز
عارض این دوستی دوست گشته بود وصول این خبر
خرسندی کمتر مزیل شد امید آن کرد دید انسانی
حقیقی آمال و وسایل است که قبل از ورود خورمی مود
شفایی کامل حاصل کرد تا بصحبت لازم البرکت
تامین دلخواه میسر آید بحالة بشجاعت نشان

حاجی عبد ان بهاند از جهانگیر پور تاکید موفور نمود

که بمجرد استماع خبر وصول میمنت موصول باکثره

با جمعیت همراهی تاکنار دریای زنده رسید

لوازم خدمتکاری تقدیم رساند دوستدارا

بر این خبر انبساط اثر مطلع و مخبر گرداند زیاده جز شوق

مصدر طاچه برنگارد   سیادت و نجابت

پناه رفعت و خلعت دستگاه محفوف لطف اله

باشد بعد از شرح شوق ملاقات مشهور نمانا

که خط مودت نمط پس از تمادی مدت بوصول پیوست

موجب مسرت گردید شوق دیدن نه بمرتبه ایست

که بتحریر تواند درآید سرور تلاقی انشاالله

الباقی علی احسن الحال میسر گردد شایان آنکه

بهمین آیین بارسال رسایل وفاق آگین باعث

ابتهاج میکرد دیده شد با حضرت واهب العطایات
آن جامع فضل و کمالات شریعت و فضایل منقبت
افادت و افاضت منزلت را همواره بمرادات
دارین فایز و بهره مند دارا د بعد اتحاف دعوات
اشتیاق سیمای مشهود و رای صواب نما با مکتوب
مرغوب بلاغت اسلوب مشعر بر اشعار ورود
میمنت آمود ابجد و وجیهه وصول افزوده
مبشر سرور موفور و ابتهاج نامحصور گردید
چون بعنایت ایزدی منت در مسالک و مشارع
نهایت امنیت است نگهداران در هر جا و هر مکان
با جمعیت قشون اوان مهیای از معهد اشجاعت
اهتمام سید آقا با جمعی شایسته فرستاده شد
که از دکهان تا دریای زبده در خدمت بود

لوازم خدمتکاری بتقدیم رساند آن افاضت مرتبت
نیز متوقف نشده نظام مقصد ساحت این
سرزمین را بوصول خیریت مشمول تهنیت تازه و
برکت بی اندازه بخشید با بیای اسعاف کار و
مدعا رهین مسرت بی منتها گردید زیاده جز
شوق محبت چه نگاشته آید مراسله مودت
مضمون موصول گردید مرقوم بود که در آوان
رسیدن ظفر جان بنابر سنوح سانحه حکم اقدس
صادر گشت که منصبداران متعینه صوبه ناظمان
بیرون شهر مهیا بوده باشند هنگام آمدن فاضل خان
مرحوم مکنت و تربیت ابراهیم خان مطابق
حکم والا العمل آمده در هنولا هر جا که نوشته میشود
آنها در انجا بپایند نجابت پناها هرگاه بر طبق

برطبق معلی چنین معمول است الحال حسب موافق حکم قدر
توام بفعل آورند نگذارند که احدی مرتکب خلاف آن
گردد درباره مومی الیه بنابر بعضی امور شاید چیزی ز
مقام واقع شود زیاده چه تسطیر یابد همیشه سیادت
نجابت پناه خلت و موالات دستگاه عزیز القدر را
همواره در کنف حمایت ایزدی بوده قرین بهجت
دائمی باشند بعد دعای اشتیاق اتمام مشهود ضمیر
وافر الولا باد که مکتوب مرغوب تهنیت اسلوب جهت
تمامی وصول گشته مبشر سرور موفور گردید از ایزد
بی همتا کافه دوستان احبا سیما سمره شجره سیادت
اصطفی را همواره مهنا دارد از آنجا که مودت صافی
آن خلت اتصاف سمت انکشاف دارد شایان آنکه
تا هنگام انبساط ملاقات که انشاءالله الشکور عنقریب

[illegible]

میسرست آثار سال رسایل مسرت اشتمال موجب انشراح بال

میگردیده باشند صرامت و عوالی پناه بسالت و

معالی دستگاه خان محبت نشان مشمول مراحم خاقان

زمان بوده قرین مسرت فراوان باشند بعد از

ابلاغ سلام سلامت انجام مشهود ضمیر مودت

ارتسام باد رقیمه الودادی چهره نمای وصول گشته

مبلغ سرور زیاده گردید انچه که درباب ایصال

مال واجب جاگیران بسالت نشان رقیمه سابق

ازین نگارش رفته بود از نوشتجات عامل انجا ظاهر

شده باشد ده بیو لا باز به لعل محمد زمیندار تاکید

اکید و قدغن شدید نموده میشود یقین که مطابق

آن بعمل خواهد آورد و درباره تجویز که اشاره

گشته بود بر آن خلعت اقران ظاهر سنت که با بعمل

وقت آن نیست انشاء الله المعان بعد ازین خواهد

رسید بحویکه شاید و باید قسطیر بذیر خواهد گردد

العاقل یکفیه الاشاره هزار شکر که ایام دوری

ختم شد و مید صبح وصال و گذشت شام

فراق خان ذیشان ابهت و معالی مکان بسلامت

میده قه لطف الله که امروز رسیدت و نهم دیماه

الهیست باصد کاروان شوق و اشتیاق زیرا

پیمانه که متصل حد و د آن ابهت منزل است رسید

حمل و دا د منزل که تشنه لب تیسر سرور ملاقات

چشم بر راه حصول این کرامی ما مول دارد انشاء الله

تعالی فرداشاید این مدعا منصه آرای ظهور

خواهد گردید الباقی عند التلاقی فوات امید

گاه احباب سلامت بعد اتمام رقیمه یکی از تسلیم

مهر و دیاد

مشهود باد از روی وقایع دربار جهانمدار بظهور
پیوست که صوبه داری مالوه بشاهزاده والاتبار تعلق
یافت الحمد لله والمنه که این حیرت زده ازین آشوب
کده مستخلص گشت هر چند تشتت حال این شکسته
بال بنابر بیجاگیری و وفور قرضداری چشم و نیز بکیسه
طلبکاران بر روی کاری آرند بدرجه اتم و مرتبه
کمال رسیده جمعی از سپاه مبرم و قرضخواهان شدید
بجوزه دو سه پرگنه خیرات انجا متعلق داشت
هر روز از ایشان مطالبه بکار می برد در هولا مایوس
مطلق گشته قیامتی قایم دارند لیکن چون
بشمول عواطف خسروانه مطمئن و مستظهر است که
سفینه طوفانی این ذره [illegible] ای حیرانی
بتمسک حبل المتین [illegible] آینه

از چاره موجه مراسیمگی و سرگردانی برآمده بساحل
مراد خواهد رسید صابر است بفضل الله جزایل
دستگیریهای آن امید گاه بعجلت و سرعت
کامیاب مدعا خواهد شد چه باک از موج بحر آنرا
که باشد نوح کشتیبان زیاده چه بطالت نماید
که بر رای بیضا ضیا ظاهر و هویداست خاطر صاحب
سامی مناقب و مهربان سلامت ضمیمه شفقه
رافت انتشار محتوی بر مقدمه تقاوی بقایا
سرکار دولت مدار چهره افروز وصول گشته
مسرور و مبتهج گردانید الحمد لله که فدوی
درگاه والا بمقتضای خلوص ارادت فدویه که
در جناب فیض انتساب دارد و بدون صیده و
امر شیل العذر در ایصال گرد آوری وجهه مد

الله

جد و جهد موفور بکار برده بود و با وصف عدم
وجود جماعه با قیداران زیاده بر آنچه ممکن و
مقدور رعایای نوآباد و خراب احوال الیحال
بوده بمعرض ایصال در آورده بهیچوجه خود را
مقصر و معذور نداشته چنانچه از روی سرشته
خواجه محمد شجاع بر ضمیر منیر اطلاع یافته باشد که در مدت
سه سال عمل جاگیر افتخار خان چقدر تحصیل کردیده و در ایام
جاگیرداری فدوی خلافت و جهانداری
چه بوصول رسیده الحال که رعایای الکه کثرت
صدمات حیرانی و آشفته احوالی اکثر از آنها در میان
متفرقه پراکنده هستند یافی فصل در میان
وقت زرع و کشت همین ایام است زیاده بر
داد سابقه تکلیف نمودن باعث از زیاده

نشست تفرقه آنجا عمده است مدعا نیز بعد از هم
خواهد رسید انشاءالله تعالی همین که صورتی بهم
خواهد رسید هنگام فصل برسد در ایصال وجه
و نذور پیش از پیش کد و جهد بظهور خواهد رسید
در باب تتمه زر بازگردانیدن مند و سور که تجشم
کلک رافته بود مهربانا این قلیل زر و زریان
مرحوم نظر بر ضابطه معمول و بصیغه حق التحویل
موقوف داشته بود اگر وجه مجرایی باز خواسته
شود باز در عالم خدمت و بندگی عذری
ندارد هر چه در بغداد است اگر دستخط خلیفه
از آنجا که آن ملاذ احباب دستور امورات اند
یقین که بر طبق قاعده قانون آنچه باید مقرر
نموده اطلاعی بر آن خواهند بخشید که تا مطابق

آن نوا

آن فعل آرد زیاده چه برطرازد   خان عوالی

نشان معالی مکان اعتضاد صمیمی دوستان سلامت

حسب الامر نبیل القدر شرف ورود ارزانی فرمود

مندرج بود که فدوی بارگاه ثریا جاه بنابر خصوص

برخاستیکه با کمال علیم و امتحان برای زرباز

گردانیدن دارد دفع الوقت نموده اینجا رسیده

بعواطف عینیه مستوثق گردیده خود را برساند

حکومت لاهور را بجناب عالمیان مآب

گردانند دوستان اعتضادا چون متواتر خبر رسیده

بود که شورش ملتان بشقاوت سیماء در نیمت

خزانه عامره و کارخانجات پادشاهی با قوافل

عبور نمایند و میخواهند که سر از زاویه گمنامی

برآورده صورت حال معروض واقفان عتبه

جاه و جلال گردیده باستعجال اینجا رسیدن با نداد

راه و رخنه در آمد مفسدان پرداخت خزانه و غیره را

قرین خیریت روانه پیش ساخت والا چه معنی

دارد که فدوی بارگاه ناهنجاری مردم را بخاطر

نیاورده مشغول مراسم عالیه نباشد درین زود

مقارن تمشیت کار پادشاهی و بندوبست اینجا

بمقتضای نیرنگی سپهر کجرفتار قضیه نامرضیه پیر سانحه

گردید با کبر فوراً معاودت شوانست کرد الحال

جمع کثیری از متعلقان وابسته دارد آنها را با وجین

فرستادن باقی برفع تشتت حال سپاه و غیره

طلبکاران نموده به تعجیل عجیل عازم تلثیم آستان قدسی

بنیان میکرده از انجا که مرضی قدسی متوجه انقضا

متعلقه باز گردانیدن عظیم دان خان است

قال

قبل ازین یک زنجیر فیل کلان که خالی از تحفگی نیست

از جاعه دارا اینکه در زیر طلب خود دیگر فرشته بودند

بدست آورده با دو سر اسب خوب و دو خیمه نو

که در سایه خود داشت مصحوب خلیل الله بیک خاوند

ارسال داشته باشد مبلغ بیست و سه هزار روپیه

و همه بها در سرکار تیز قبول دارد که بتعلیم دانخان

برسد چون سوای شتابی مذکور مبلغ مرقوم چیزی

در خانه ندارد آشفتگی حال و امتداد مدت حیرانی

و عدم استطاعت از نهایت ظهور محتاج باظهار نیست

از مکمن فضل و افضال قدسی جناب امید وار است

که فیل و اسب از نظر فیض منظر گذشته بقیمتی که

فدوی سامی جناب امید وار است گرفته باشد

بنجان مشاراله داده شود و قلیلی اگر از طلب خان محروم

جاه و جلال گردیده باستعجال انجار سیں بانداد را
راه و رخنه در آمد مفسدان بر داخت خزانه و غیره
قرین خیریت روانه پیش ساخت والا جاه معنی
دارد که فدوی بارگاه ناهنجاری مردم را بخاطر
نیاورده مشغول مراسم عالیه نباشد درین دو روز
مقارن تمشیت کار پادشاهی و بند و بست اینجا
بمقتضای نیرنگی سپهر کجرفتار قضیه نامرضیه پیش سانحه
گردید با کبر فوراً معاودت نتوانست کرد الحال
جمع کثیری از متعلقان و وابسته دارد آنها را باوجین
فرستاد باقی سرفع تنخواه حال سپاه و غیره
طلبکاران نموده بتعجیل عجیل عازم تقبیل آستان قدسی
بنیان میکردد از انجا که مرضی قدسی متوجه القضا
متعاظم بر بازگردانیدن علیمردان خان بست

قبل ازین یک زنجیر فیل کلان که خالی از تحفگی نیست
از جماعه دارانیکه در زیر طلب خود بکرفته بودند
بدست آورده باد و سر اسپ خوب و دو خیمه نو
که در سایه خود داشت مصحوب خلیل الله بیک خان لوزا
ارسال داشته باشد مبلغ بیست وسه هزار روپیه
ذمه بها در سکه تیز قبول دارد که بتعلیم دانجان
برسد چون سوای اشیای مذکور مبلغ مرقوم چیز
درخانه ندارد شکستگی حال و امتداد مدت حراستی
و عدم استطاعت از نهایت ظهور محتاج باظهار نیست
از ممکن فضل و افضال قدسی جناب امیدوار است
که فیل و اسپ از نظر فیض منظر گذشته بقیمتی که
فدوی ساهی جناب امیدوار است گرفته باشد
بنجان مشار الیه داده شود و قلیلی اگر از طلب خان مرحوم

باقی ماند بمعاودت وصول قرار یافته در یک روز

این معامله قطع فیصل باید تا فدوی قدسی

آستان ادراک سعادت حصول مرضی مبارک درین

مقدمه مسلم نموده از دعوی خان مشار الیه شده اند

گفتگوی مردم فارغ کرده بفارغبال در رکاب

ظفر اشتمال بوده لوازم فدویت بتقدیم رسانیده

باشد چکروت را بهوز ابسالیانه بیست و سه هزار روپیه

درین شش سال خدمت منده و سوبه بشرط محافظت

شاهیرا بیش قیمت نوکر است بموجب تجویز احقر

الالعباد باعطای منصب و تفویض خدمت مذبوره

سربلندی یافته حسب الطلب فرستاده شده که

جمع این مراتب بذریعه آن اعتضاد دوستان

بعرض عالی متعالی رسیده باین دلخواه وشایان

صورت پذیر گردد امید که جواب با صواب آن
موجب تسکین این اند و تمکین شود زیاده چه بر
طراز د رفعت منزلت موالات و خلت
مرتبت عزیز القدر را محفوف الطاف ایزدی منت
باشند بعد از بسط بساط فراوان اشتیاق محبت
نماناد که درر غرر درج صداقت والا عنبری مشکات
دوستی الا مره بعد اولی قره بعد اخری چهره نما
وصول گشته موجب بهجت بی منتها گردید روابط
محبت و توقع که از آن موالات نشان سمت تحقیق
پذیرفته مقتضی آنچنین است که بر اسلات یگانگی سمات
همواره مبشر انبساط میگردیده باشند تهنیت مشمول
مراحم والا که مکرر مسطور نامه صدق و صفا بود
مراتب ظهور و ظهور مراتب مودت افزود

رب المعبود آن خلعت آمود را قرین مسرتهای

نامعدود دارد و بسبب تعطیل ترسیل جواب تا حال

دو وجه بود یکی مقدمهٔ شجاعت مآب جبار قلی

که سفارشش او بمبالغهٔ بلیغ نگارش پذیر گشته بود

مشار الیه در بعضی امور ایستادگی می نمود دوم

رسیدن خزاین پادشاهی که الحال بعیانت موسی الیه

بر حسب دلخواه او منتج گشت از کار خزاین

فراغ حاصل کرده بکلک اشتیاق سلک پاسخ

نگار گشته باظهار اعتذار پرداخت خاطر

شوق ماثر را لبریز محبت تصور نموده همیشه بارسال

رسایل محبت شمایل مسرور می نموده باشند

ملک اعلام آن ابهت و عوالی منزلت خلعت و

معالی مرتبت جلیل القدر را پیوسته قرین مسرت

مستدام داشته مقتضی المرام داربن داراد

سامان
بعد تبلیغ سلام محبت آغاز اشتیاق انجام که

معالی آن از حیطهٔ تحریر اقلام و احاطهٔ تحریر کلام

متجاوز است مشهود ضمیر تودد ارقام میکرداند

که خبر بهجت اثر تقرر خدمت واقع نگاری این صوبه

بآن سلالهٔ النجابه دل دوستی نژاد را از بار هموم

زیاده بر آورده منتظر مسرور اینیان خبریت

اقتران داشت درینولا که ورود مسرت آمود ساحت

انجمن وداد ابتهجت آمود نمود آنقدر کلفت و غم

از خاطر بدر رفت و شادمانی انبساط حاصل آمد

خاطر جلت ذخایر را بدین تسلی کردانید درین تحریر و

تقریر بحمد الله تعالی وصول خبریت مشمول را

با مسرت موفور مقرون کرداناد از آنجا که درین

روابطی که با خان عفران نشان اعنی جد امجد
آن معالی منزلت متحقق بود مقتضی آنست که آن
عوالی رتبت مبانی دوستی محبت را مستحکم اساس
تر داشته از صدمات تزلزل سرد مهری روز
کار و عدم کرمجوئی اینجهان بوقلمون اطوار مصون
داشته همواره به تشیید آن میپرداخته باشند
یقین که سنت سنیه جد مغفور را از دست نداده
این طریقه انیقه را بیش از بیش مرعی خواهند
داشت باقی نکات شوق و دقایق اشتیاق را
سیادت مآب میرزا ابراهیم حسین زبانی بیان
خواهد نمود قدسی مراسم حضرت خدیو
گیتی ستان پیوسته قرین حال خیر مآل آن خان خلت و
عوالی نشان ابهت و معالی مکان اتحادی باد

بعد از شرح شوق اشتیاق که از سوق سیاق
تحریر و تقریر متجاوز است مشهود ضمیر دوستی
تخمیر میسکر داند از آمدنت چون گل شگفتم
دامن دامن بهار رفتم خبر وصول بهجت موصو
وقعه مسموع گشته خاطر تو دد ذخایر بسرور نامحصور
مقرون گردید رابطه مراتب محبت مقتضی آن بود
که مقارن برآمدن از دارالفتح اوجین باخبار
بهجت آثار عزیمت این ناحیت مشعر مسرت
میگردید با وصف وفور وداد وقوع این یگانه
وضعی موجب استبعاد گشت بهر حال الحمد الله
ساحت این سرزمین کلفت آگین از عبور مرور
خیریت موفور نزهت تازه و خرمی بی اندازه
حاصل نموده عزت دستگاه چندر داس شجاعت

اطوار بولائی پیک فرستاده که دقایق معانی و
اشواق زبانی بیان نموده باجمعیت همراهی خود
و پیاده داران تا کنار دریای نزدیده در خدمت
بوده لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند در بعید
متمادی یاس و حرمان و کلفتهای بیکران
که از عدم مساعدت زمانه و حصول هیچ متمنای
مومیائی شکستی خاطر شکسته نگشته حقا که بعزت
الله دلخوشی که داشته و دارد بوفور خلت
آن ابهت و منزلت و چون عزیزان دودمان
سیادت دوست متعدی ندارد از جناب صمدیت
خواهان است که مراتب این وفاق و وداد روز
افزون بوده باستقامت استدامت مستفید اوقات
مقرون باشد نظر بر محقق انجمنی در باره معاذ

ناخوشیها که از بعضی اشتغالهای مفرطی خصوصاً
که هر سین که سر میزند حوصله و طاقت در تحمل آن
زیاده برین گنجایشی ندارد بشجاعت اتما
خرسند بیک گفته شد که بخدمت ظاهر نماید
از انجا که آن جلیل القدر بمقتضای طبع حقیقت طویت و
ثبوت فرط خلت اصلی بصدد ظهور این امور شدند
یقین که در تدبیر اصل رفع و دفع آن بنوعیکه خرسند بیک
بیان نماید توجه تمام نموده تمام مصروف خواهند
داشت زیاده جز شوق مفرط چه بر طراز د
ایام توفیق التیام مدام باد ملاذا بر ضمیر منیر
عقده گشای خاطر خطیر جهان نمای آن مظهر آیات
الهی مبرهن و عیان نامه‌هایی نوشته و پنهان
نماند که در اول بهار بر شحات سحاب کلک گوهر سلک

چمن این دوستی درست و تر و تازه کردانید نگارش
رشته بود در رقیمهٔ سامی که قبل ازین آفتاب وار بمطالعه
این دوستدار پرتو انداخته بود در نگارش جواب
آن نامه حاضر جایز داشته دوستان ملاذ ابر ایشان واضح
خواهد بود که این هیچمدان دبستان دانش در
سواد فارسی بعجز اعتراف دارد تا بعربی چه رسد
والا ظاهر است که در تحریر جواب خود را معاف
نمیداشت و ملا ابو الحسن هم دعوی سواد خوانی
داشت چون بز اخفش هرچند ریش جنبانید
راهی بدهٔ غوامض معانیش نبرده لهذا عندلیب
خامه در فضای آن پر و بال پرواز نگشوده زیرا که
جواب مطابق سوال فهمیده نشود جواب نافهمیده را
ذر بحر و بر عالم هیچ آفریده نمی‌پسندد و معذور

خواهند داشت خجسته اطوار کامکار سعادت
نشان از عمر و دولت بهره مند باشد بعد شوق
موفور مستور نماند که مکتوب مرغوبی که مشتمل بر بهجت
شمول قدسی مراسم عنایت شاهنشاهی مرسول
بود موصول گردید موجب سرور نامحصور شد
ایزد منان آن سعادت نشان را جاودان قرین
ابتهاج فراوان داراد از وصول آن خط بهجت نمط
استبشارات بی نهایت رو داد که درین مدت ممتد
کاهی بابلاغ سلام پیام متحرک سلسله التیام نشده
الحال اگرچه راه بخاطر خطور کرده که غالبا قاصد بسهو
غلط آورده است و الا تمادی ایام و فور فنا ولی
فور را مقتضی تشیید این بنیان نبود بهر حال الحمد
از انجاکه خاطر از همه حال خواهان اخبار خیریت اشتمال است

بعد الیوم بر خلاف گذشته همیشه بتر سیل مکاتب
مودت اصالت انبساط افزای خاطر مشتاق
میکرده باشند شرافت و سیادت پناه
حقایق و معارف آگاه همواره در حفظ حمایت
الله بوده باشند مکتوب تو دوسلو سیکه با جز
آن روضه منوره که مرسول گشته بود موصول
گردید مبلغ یکصد روپیه که منجمله روپیه های نذر
از آن جناب قدسی انتساب باقی مانده بود دهند و
کرده مرسل نموده شد یقین که بر وفق معهود
صرف آن بقعه مقدس آمود خواهند نمود الحمد لله
المتعال که نذر مقرری تمام و کمال بآن عرفان
اشتمال و دیگر ارباب استحقاق سکنه آنجا و غیره
رسانیده فراغ حاصل نموده شد من بعد هر فرستادن

کمی ...

کس تصدیعه نخواهند کشید زیاده جز شوق و دعوی مفرط

چه بر طراز د سیادت و نجابت منزلت

خلت و عوالی مرتبت جلیل القدری پیوسته

در کنف ایزدی ملنت بوده قرین مسرت و

عشرت باشند بعد شرح شوق اشتیاق

مالایطاق که از سوق و سیاق و تحریر و تقریر متجاوز

است مشهود ضمیر تولا تخمیر میدارد که مکتوب محبت

اسلوب موصول گردید موجب سرور نامحصور

از آوان مساعدت صوری الان غیر از آن نگاشته

اصلاً خطی از آن زبده دودمان خلت مخدوما

دل کلفت منزل نگشته اگر میرسید خامه

خلت نگار در تحریر جواب تقاعد نمی‌ورزید از

شیخ زین الدین طاهر گردید که مکتوبی حواله

اوگشته بود بنابر بارش تر شده اوتیر ازین

معنی تر آید اگر مقصدی ترقیم یافته باشد مجدداً

نگارش آن خواهند پرداخت اینجانب بهر حالتیکه

بوده بدون یار همدردی که فی الجمله سهیم و

عدیل محبت و تصدیعه بوده تمشیت امری

تواند داد خود را باین زمین محشر آگین رسانیده

طرفه حشر و نشری معاینه نمود معاملات قسمیست

که هیچ کاهی در کاهدان نمانده با وجود آشفته

حالی و طرفه بی سروسامانی متحیر است که اصلاح

بهم خوردگیهای اینجا چگونه صورت خواهند بست

الله تعالی از مکمن فضل و افضال خویش آنچه خیر است

منصه ظهور در آرد جواب مکتوب مصحوب سیادت و

وزارت مرتبت سمت بر سبیل یافته رسانیده

گذارش

گذارش خواهد نمود و یقین که بر خلاف گذشته مراسم
محبتهای تازه بظهور میرسد صداقت اکتناها
در باب سرانجام مطلبی نیاز اضطرار مستعار اشعار
رفته ملحوظ نظر است که تاجر و سهو کار با اهمال
آنهان شخصی بهم رساینده از و انجاح انیمعهود همه
نماید بلکه آن سلالة الاحبا از خود تمشیت پذیر گرداند
یقین که بفکر انجمعی اصلا معتاد به حسن رای پذیر
از کسی سرانجام انیمرام خواهند نمود در قایم ابهاج
شمایم محتوی بر کیفیت عبور و مرور این سرزمین
کلفت آگین مرة بعد اولی قرة بعد اخری
جبهه تمامی وصول گشته بهجت آمود نمود چگونگی
از وصول ایجز مسرت اثر عوارض و استقام جستما
که مدتیست علاوه اعلام روحانی گردیده بر لیجه ضعف

ناتوانی ضعیف و ناتوان دارد الحال بتخفیف و
آورده اگر وقوع انجلالات دقایق مراسمات قلعه
این مکان کدورت فشان مانع نمی بود بشرف یکجهتی
دریافت برکت ملاقات می نمود تا تاسف و تاخیر
همیشگی در دل ماند ایزد متعال این مأمول را علی
الحسن الحال میسر گرداناد چون درین خرابه
چیزی لیاقت فرستادن داشته باشد بهم نمیرسید
دیروز قدری حلوا بمقتضای شیرین کاری مودتها
فرستاده شد انشاالله تعالی حلاوت افزای
ذایقه محبت و وداد گردیده باشند زیاده چه
شوق موفور چه برطرازد فهرست
جریده رزانت و فرزانگی عقیدت مسند قدمی
خواجه بهرام نزاین بوفور توجهات خاطر مستفیض و

مسرور و

مستظهر بوده بدانند عرایضی که مشعر اظهار عقیدت
تصمیم عزیمت بوصول ملازمت و استدعای
صدور پروانه طلب حضور مره بعد اولی ارسال داشته
بنظر گذشت موجب مشعر مراتب بود گذشت
آنچه از سرگذشت احوال معروض گردانیده بود
بظهور پیوست که در مدت ممتد دران امکنه
حدود اوقات بسر برده متمتع و بهره اندوز نگردیده
با وصف قدم نمکخوارگی خود را با مأمن قدیم نرسانیده
فی الحقیقت غفلت و عجبی بود اختیار نمود اگر درین
تمادی ایام معلوم میگشت که آن عقیدت ارتسام
کجاست البته بمقتضای عاطفت تام طلبیده اشته
ازین حوادث مستخلص و بشمول عواطف مخصوص
گردانیده و فی الحال هم بجای عرضداشت خود

رسیده از اداء تمامی آگاهی مستعد گردیده
بهر حال چون منتظر است ظهور پروانه است
رقم پذیر میگردد زیاده ازین مجوز اهمال و
امهال نگردیده تفقدات و الطاف موفوره
مستوثق گشته باطمنان بال بر جناح سرعت و
استعجال خود را بحضور رسانیده عجلت رسیدن
مصداق قول و فعل گرداند چندین از مردم
کاردان یعنی عمال فهمیده و کارگذار نویسنده و
حساب دان و هوشیار اگر همراه خواهند گرفت
یعنی که آنها نیز در خور حالت و لیاقت مشمول
عنایت و عاطفت خواهند گردید خان ابهت و
عوالی مکان خلت و معالی نشان سلامت
بعد دعای اشتیاق انتما مشهود ضمیر تودد اقتضا

میکرد حسب الاشعار آن عوالی نشان مجملی از
کیفیات مذکور خاطر بوده بحیطهٔ تحریر درآورده
ارسال داشته شد یقین که بمقتضای اهلیت لوازم
دوستی محبت شرایط عهد بظهور درآورده در انجاح و
انجام کار آن خوبی های ذاتی و صفاتی منیعه
شهود جلوه گر خواهد نمود رفعت پناها
موالات اکتناها قبل ازین بمعرفت بریامل
مکتوب مصادقت اسلوب مرسول داشته مؤسس
بنیان یکرنگی گشته بودند همان آوان مبانی
محبت را قوی اساس تر داشته خواست که
باستحکام ارکان صوری و معنوی آن پرداخته
مراسم ظاهر و باطن آن مراتب بعرصهٔ ظهور
آورد دران حال هنگامهٔ شورش و آشوب عقبایی

منغمر می‌شکوهیده انفعال دیگر حوادث آشفته حالی

های بیحد و عدد رو بداده درینولا حسب الحکم امر

اعلی بهر استظهار احباب بخشی الملک بداک چوکی

شرف ورود بخشید در ترسیل جواب آن تعطیل

مناسب پذیر بر سبیل تعجیل آنچه باید مرقوم

مرسول نمود محض از برای آنکه مدعا و مامول

آن موالات اکتفا نمود غایت الحصول انجامد

تیر آنچه مذکور خاطر است بفعل تواند در آمد

چو بدار رافع این رقایم پیش آز زبانت نشان

فرستاده دو فرد مطلب ضروری درین

رقیمه ملفوف مختوم ارسال داشته شد چنید اشت

آنکه بسر انجام و صورت پذیرفتن مطلبی که در

فرد مذکور منظور است شوق تمام و اطمینان تلم

داشته اینجانب را در مراعات شرایط مودت و
موالات برخلاف مردم این زمانه نه آنکه داشته
صدق مقال را بدلیل یمینی که رجوع بسر رشته کلیه
در هر حال بآن رزانت نشان اشتمال است اگرچه احتمال
دارد که سر موئی تخلف و تفاوت بوقوع تواند
بدلیل و مبرهن نینداشته لوازم وفور سریرت
مراسم کمال مردمی و اهلیت در اسعاف و انجام
مقصد بعشرت بفعل آورند بلا توقف آنچه در افراد
مذکور ارقام یافته بمنصه وقوع در آورده من بعد
نیز مسلک یکرنگی های موفور مسلوک داشته
غوالی نشانان اگرچه وفور وفاقی که فیمابین
سمت تحقق ظهور دارد از آن برتر است
که در انجاح و انجام این قسم مقاصد و مرام

مشتبه نمیتواند رفت بلکه در اسعاف مآرب
ازین قوی تر شایبه این معنی نمی رود ولیکن در
تفحص و تحصیل طبیبی که دوست دشمنی دوست را
از مهمات منجحه و امورات ضروریست تعقد و
توجهی که باید مبذول گشته چه در هندوستان
اگر در استحصال چنین شخصی متوجه میشدند درچنان
بلده که جای عبور و مرور اصناف مردم است
البته دست بهم میداد درین باب اگرچه متکلف
آن اسوه احباب و نقاوه اصحاب فضل و آداب
که نقاد نقود از باب استعداد اند بکرد و دیگری
تکلیف نماید در مراتب عیارسنجی اهل دانش
زیاده بر طبع وقاد ان گران بها گوهر درج
کمال که تواند بود از انجا که دشمنی دوست

از عدم وجود منشی که تصدیعه کمال و کمال تصدیعه
میکشد اکثر مطالب قوی و کارهای عمده در عقبه
تعویق و عقده تضیع می افتد چشم آن دارد که برخلاف
گذشته نهایت توجه وجهه مصروف داشته
بتحصیل چنان شخصی رهین انواع مسرت نمایند معالی
منزلتا دوستی طلب هر چند ضعف و بعث روز و
شب برخود اختیار نموده معاملات و کارها بفضل
کارساز حقیقی خود تمشیت پذیر میشود لیکن یکدو کس
کارگذار بحلیه هوشمندی و فرزانت رای و
اصابت پذیر متحلی بوده و معامله فهم و معدود
ممتاز باشند جهت دیوانی مقدمات ملکی ضرور
دارد که مردم عمده از سنوح اختلال حادثه
حال امتداد و گشت احوال بوده و بحیروسی

واچگونه تازی زمانه اکثری متفرق و پراکنده
ساخته کسی که از کس باز از کسانش توان گفت نیست
اگر در اینجا یکدو کس خوب که من جمع الوجوه لیاقت
تمام داشته باشد و بهم رسیده و متوجه شده
بدست آورده مطلع خواهند نمود بیش ازینکه دوستی یعنی
دوست در برهانپور بود جمعی بتعریف عبدا
و عبدالوفی دو برادر دیگر در اینجا نیکی دارند نمودند
چنانچه خواهش آنها کرده شده بود در آن وقت
عذر خواسته اصرار رفاقت نکردید چون
اطلاع بر احوال آنها کما ینبغی حاصل نیست اگر
آن معالی منزلت آنها را قابل دانسته باشند تسلیه و
استمالت پرداخته مطمئن ساخته اختیار خواهند نمود و
که طلبیده داشته شود والا غیر آنها از جماعه مسلمین و

یا از فریق هنود با عجز آنهان قدری همپاره داشته

باشد بمقتضای فرط خلت بهم رسانیده محبّ

گردانید زیاده جسر شوق مفرط چه طراز د

صحیفه نگار صفحات قابلیت مخلص بی بدل خواجه در جن بل

بوفور توجهات خاطر مشمول عنایات ظاهر و باطن

و ظاهر مستبشر بوده بداند که سابق ازین ظهور عقیدت

موفور آن قسم طراز جراید قابلیت اگرچه بدیهیت

که متحرک سلسله بوده پس از آنکه زرانت و فقرا

انما اخلاص گیرای خواجه گیسو رای که بحضور رسید

مشمول تفقدات گردیده باظهار فرط ارادت و

استحصال مدعیات و مآرب آنعقیدت مناقب بر آن

مراتب افزوده لیکن تصمیم عزیمت حال آن مخلص

بی مثال با بنیان آنصوب صواب اشمال رسیدن

رسیدن لایق الزمت موهبت سنگه با عزلفیه
الاخلاص چندان مراتب و عطاوف مزبی و متصاعد
گردانید اولین پایه آن پذیرای اکثر مطالب و
مقاصد است قبل ازان که از زبان بیان و بیان
زبان آنعقد نشان بمعرض بیان درآمد پیرایه
پذیر قبول میسر گردد ازانجا که توجه ممتنع الاحصاد
نقدات همیشها بدرجه اتم و وافی است بعون
عنایت ایزد جل و اعلی هر کسیکه با نتیجه فیض
آمار رسیده اقصی الغایت مدعا حاصل کرداند
بر وفق متمنای خود متمتع و کامروا گردیده
مسعدان ممتاز که همواره مشغول مراعات و
احراز بودند باید که شمول این مراتب درباره
خویش زیاده بر ما حصل پیش از پیش تصور نموده

جای خود تیر خالی ننشسته ایفای عهد ورد کرده

بکمال اطمینان بال بر جناح سرعت و استعجال خود را

بامنصوب رسانده که انشاءالله المتعال بهره اندوز قدر دانی

های تمام گشته مورد اصناف مراعات و احترام

خواهد کرد زیاده چه نویسد شهامت و

عوالی دستگاه بسالت و معالی پناه منیجه راجه ها

ذیشان همواره مشمول قدسی عواطف خدیو

زمین و زمان بوده بهجت قران باشند

بعد از بیان اشتیاق فراوان واضح ضمیر دوستی

تخمیر میگرداند که مکتوب محبت اسلوب موصول گشته

قرین مطالعه گردید مرقوم بود که هرچند از روی

سیاه دفتر معنی هویدا گشته که برگشته ها از

ابتدای فصلی نیت بجاگیر اینجانب مقرر شده لیکن

در آنمکان کسی محصول امانت نگاه نمیدارد ذمابقیه
حاصلات را نیز متصرف میشوند بعلت تشانایی بنده
درگاه مقدس معلی را باید که در هر حال اطاعت و
انقیاد حکم اقدس و اعلی موجب شود دنیا و عقبی
دانند خلاف آنرا باعث وخامت عاقبت دانسته
از آن احتیاط نمایند با وجود تحقق تعری تقرر رکینه
مسطور بجا کیر انجانب امثال حکم محکم قدر توام
جهانمطاع نمودن با ماب محصول بکهند اشتن که ضابطه
مضبوط و دستور معتبر ممالک محروسه است
تن در ندادن دست و اذیت بحال همگی رعیت
دراز کردن و مقدمان را به بهانه دفتر
گرفتن مسلسل و مغلول داشتن نزد وکس از آنها
مقدم موضع دو کلان بودند موجبه شرعی گسستن و

راجعه

راجپوتان خود را در تمامی دهات آن سرزمین که
ملک پادشاهی ست امر دادن مردم بتحریک را
احسان کردن چه معنی دارد نمیدانند که وقوع
این امور از جناب خلاف وجهانبانی چه منتج خواهد
بخشید درینجا کار بکجا خواهد کشید آن نبالت اظوار
الحال تابنده های مطیع خود قاعده دان بازگاه
فلک کارگاه بسردن ازین اوضاع ناپسندیده
احتراز نمودن واجبست تحمل سعادت و فا
مشمر آمالی و آمال بهین دوحه سیادت و اقبال جا
منزلت و نباهت نشان اعتضاد ملاذ دوستان هوا
مشمرات کامرانی و جاودانی مثمر و بارور باد
بعد تبلیغ دعوات و آفتاب اشتیاق سیمای مکشوف
ضمیر منیر میگرداند صحیفهٔ خلت اشعار که رقم خامهٔ

انجا دنگار کشته بود چهره وصول از وجهه موجب

مزید مواد بود و داد کردید کفار مجاز با جمعیت

سی هزار سوار بنا بر سرداری فلان نابکار در

سرکار بیجاکده رسیده کوهر کون و غیره برکنات

انجا را با تمام عرصه نهب و غارت ساخته و برکنار

دریای نربده منتشر شده بود و هر روز

بر چندین معابر کدرهای نایاب دریای مذکور

حمله های متواتر می آوردند بجد و جهد مجاهدان

که بر معابر تعین کرده شده بودند مجال عبور

نیافتند تا آنکه مجادیل دیگر متجاوز از بست هزار

بنا بر سرداری فلان سنگ از سمت سلطان پور

بدریا بار آمده مان کرده و جماعت پرده

... کرده اند بهنهای موهن سنگ بعضی

سعادت ...

شقاوت سیرتان اوباش طینت بر کید زیاده جسور و
خیره شده
شمار ایشان را یافته با فواج بمدافعه آنهان میردا
باهم در آویختند جماعه کثیری از طرفین کشته و
زخمی شده مخذولان و خیم العاقبت نتیجه فوج
مقسوم کرده نتیجه سمت کده مند و آمده از
هر طرف باره قتال و آتش جدال افروختند
چون دوستند از اکثر شعب و طرف معین مردم
کار آمدنی مسدود و مستحکم کرده مناکیب واجب
المحبت هر چند قصد دار الفتح او چین کرده بودند
راه در آمدن و مجال اقامت نیافتند پس از محاربات
محالات پی در پی مقتول و مجروح کشتن جمعی کثیری
بفضل الهی و بتائید اقبال عدو مال شاهنشاهی
و توجه باطن دوستان خائب خاسر کردانیده

رهگرای وادیه ناکامی شدند الحال ملاعین شقاوت
آیین در بلده برهان پور محاصره کرده قریب پانزده
روزست که تا شهامت و منزلت بسالت مرتبت
راجه جی سنکه و عنایت خان وغیره بنده های
پادشاهی حرب و ضرب دارند عرصه مشار الیهم و سکنه
آن شهر تنک کردند فوج دیکر آن غزین بدطریقت
بدربار سلطان پور و اکثر مشغله مهین سنکه مذکور
آواره کی دارند حاصل که امثال طرفه حشر و نشر
درین سر زمین بوقوع آمده ایزد بیچون عواقب
امور را بخیر و خوبی مقرون کرداناد چشمداشت
آنکه همواره بهمین منوال باستخبار حال اتحاد احوال
خیریت انتما و ارسال رسایل بوده دافع ظلمت
ذخایر را مسرور و مبتهج می نموده باشند زیاده حد

دوز

نوید سیادت و نجابت منزلت جلیل المرتبت

نبیل القدر را همواره در حفظ حمایت ایزدی بوده

باشند رقیمه الوداد که محتوی بر فرستادن

جمعی که مرا اسم جوکی و غیره بتقدیم ساینس جهت

نمایی وصول گشته بهجت پیرا و مسرت افزا گردید

از روابط معنوی تحقق ضوابط صوری و عدم معاشرت شده

جدائی از نهایت ظهور محتاج باظهار نیست قبل

از اشارت خجسته اشارت شجاعت مآب خسرو سند

بیک عجالته بآدای لوازم خدمتکاری تعین گشته

تهانداران برامارت مستعد و آماده این معنی

کردانیده شد چون علیه شوق فرط محبت الکفا

باین دقایق نموده ستوده اطوار کامکار میرزا

نیک رای باستحصال اسره و در ملاقات فرستاده ابتهاج

ابتهاج صحبت در یافته نکات اشواق و فوق سباق

راز یابی بیان نماید از انجا که ریاض وداد الحمدلله

نضارت پذیر از هار اتحاد است چشمه اشت انکه

همواره آب در نگ بخش گلشن پیرایی دوستی

بی منتها باشند زیاده جز تو دچه نگارد

نقابت منقبتا معوالی قدرا چون درین ویرانه

جز یکه شایان اتحاف عالم مودت تواند بود

بهم نمیرسد و پروز قدری حلوا و حزبوزه

که ثمره شیرین کاری دوستیهاست

بخدمت فرستاده شد یقین که قبول آن

حلاوت افزای ذایقه خواهند کرد بد

وافر الاخلاص متواتر الاختصاص وافی الصدق و

رضا محمد حسین مشمول توجهات خاطر مستوفی دو

ملحق

مختص بوده بداند چون درینولا از تفضلات ایزد
بی منت و تفقدات حضرت خدیو قدر قدرت
افزایش منصب و تفویض منصه آرای ظهور گشته
ثوابت عهود مخلص صداقت آمود که همواره
مذکور خاطر بوده مبعث ابتهاج گردیده که مخلص را
جبهه نیابت بعضی کارهای پادشاهی و دیگر
امور طلب داشته مشمول مراعات و اعزاز گر
دانیده شود لهذا قلمی میگردد که فور توجهات
دیرین مطمین بوده ایفای عهد نموده بی شائبه
توقف و اهمال بر جناح سرعت و استعجال خود
را بدار السرور برهان پور رسانند که بعد رسیدن
انچه ملحوظ نظر است بفعل آورده مورد مراعات
گردانیده شود درینباب مبالغه بلیغ دانند

توفیقات ربانی تفضلات ایزد سبحانی پیوسته
شامل حال خیر مآل آن سلاله خاندان سیادت و
نبالت اسوه دودمان صفوت و جلالت نبیل
القدر جلیل المرتبت باد بعد ابلاغ قوافل دعوات و شوق
اشتیاق انها مشهود ضمیر بود و رسیمات میکرد که
بمنیقه انیقه خلت آمود بعد طی مراحل بعد و دوری
مرسول بود و موصول کردید مراسم خلوص
طی که با حامه داده آن عالی نژاد متحقق بوده
مقتضی آن بود که قبل از ورود خبر بیت مورود
دل اشتواق اند و را منبسط و مبتهج نمودند طریق
یکانگی طی نمودند تا خاطر مشتاق مهجور فاقد لازم
المسرت ذخیره بهجت می اندوخت و عدم
وقوع این معنی از تحقق سوابق ارتباط استعجاب نمود

بهر حال از انجا که وفور رسم و روابط دیرین و
از ظهور این رسم و آیین صوری مستغنی بر رسوم
شاهد معنی بسمت التیام دارد چشمداشت آنکه
همواره ریاض خلت و وداد به تراوش غمام
توفق و اتحاد سیراب بوده از نارسدایی محبت و
ولا از رشح سحاب وصول به قایم دو دستایم
سرسبز و سیرآب بوده میکرده باشند
شجاعت پناها صرامت و فرزانگی دستگاها
کیفیت احوال آن شجاعت اشتمال اگرچه بدفعات
که فی الجمله مسموع گردیده بود لیکن در ینولا
خلت و عوالی اتماء میرزا فقیر الله اکثر کیفیات
حالات آن فرزانگی سمات مطلع گردانید مبانی
مراتب حسن ارادت آن اخلاص لوهیت کرده

ایمعنی مبشر و فور توجه شمول رافت و از کشت

از انجاکه هرکس در انجا استمزریا نمود تفضل مفضل

بی منتها ابواب حصول تمنا بر روی آمال خود گشوده

سما ارباب استعداد کاردان که همواره بهره اندوز

مآرب دو جهان و امتیاز بوده اند لهذا قلمی

میکرد که بر جناح سرعت تمام بخاطر جمعی تمام

خود را با منصوب صواب از تمام رسانند انما لید

المقام فراخور شایانی مورد مهربانی گردیده

در انچه بهبود آن فرزانگی آمود خواهد نمود

نمیقه شهود جلوه گر خواهد نمود

رقعت نیاها

صرامت وصداقت دستگاها در هیولا

کیفیت و فور هر اسم یکرنگی آن صرامت دستگاه

از فحوای عرایض دانی العبودیت خواجه

المامن

امانت رای بوضوح انجامید معهذا رأفت و افزو

شئون متوافر گردید انشا الله المتعال بعد انکه

جامع شئون بیش مجادیل هذا الان تأمل آن صرامت شمال

در انجا خواهد رسید مقاصدیکه مذکور خاطر است

بآیین دلخواه صورت پذیرفته موجب خبر شد

آن صرامت دستگاه خواهد گردید دل کرم کار که

که در پیش دارند انجانب را متعقد احوال خود

تصور نمایند زیاده زیاده ... حمید آنم که می‌آید

که می‌آید بگوش دل ندای آمد آمد از صدای دل

طپیدنها ورود ابنساط آموده و رنجوده آنقدر

بهجت و مسرت سپرده که عشره عشیر آن بیان

توان نمود وصول حرمی مشمول باین سرزمین

آنقدر زینت بخشید که شدید نقاهت بیابان مشرح

آن منتسب اند مسعود دیگر انتقشم بفرسی رود و بدیگر ابتهاج
ملاقات میسر آید و دوستی دوست میباق
امروز در جهانگیر پور محض بواسطهٔ انتظار رسیدن
آن خلعت از تمام مقام خواهند نمود چون خبر
رسید که موکب عالی متعالی کوچ بکوچ متوجه
این ناحیت است تا گزیر عازم پیش کرد دیده
از انجا که بعون ایزدی منت حصول سرور
مواصلت انشا الله عنقریب با قرب زمانی
میسر گردید گفتند امیدست مهاجرت بسر رسید
ملاقات لازم البهجت مبدل گردد دعوالی
دستگاه ما عزیز الغدرا بعد اتمام تحریر رقیمه
قریب نصف شب که از شهر روانه پیش شده بود
نوشته اخبار نویس بهره رسید که آن عزیز

دست از رفاقت رفقا برداشته عزم و جزم

ملاقات نمودند از انجا که مقام در جهانگیر بود

محض این قصد بود که مقصود خاطر اشتیاق ذخیره

از مدتهای مدید نیز این است که خبر بده باک

هم بهر روز با انتظار ان عزیز القدر توقف نمود

یقین اول اشتیاق منزل را با ابتهاج ملاقات

مبتهج خواهند ساخت   انجنان مستلزم درد

شوق که اگر زود بیایی دیر است

مشهود باد که مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب

متضمن کیفیت گفتگو نمودن مهورنا با عباد الله

جبار علی چهره نمای وصول گشته مسعر حلت

حیث ولی گردیده هرچند کیفیت ناهمواری وفا

مهورها از نهایت ظهور محتاج با اظهار نیست
لیکن بنابر بعضی مراعات و دقایق قبل از وصول
رقیمه عبدالله‌ند کور از نوکری بر طرف کرده
بودند چنانچه محرر که سابق مهورها بمهر قاضی‌ها
طوجات ارسال داشته بودند صورت حال
ظاهر از فصل دران ایدرالح یافته است الحال بمجرد رسیدن
نگاشته آن محبت دستگاه خداقلی بیک را با وجود عدم
وقوع تقصیری از کوتاهی تغیر نموده شد از انجا که
مهورها از راه بدنفسی و طمع کاری اذیت اضطرار
بسیار راه یافته بحال مرتد دین مساکن علی الخصوص مخادره
امثال آنعزیز رسانیده باعث بدنامی میگردند اگر آن
معالی پناه آنها را تهدید و توبیخ نموده بلکه دو کس را
از انجا همه ممهران معزول درآورده ند که موجب عزت دیگران آید

باقی مختارند که بعضی از امرا هستند و دیگر صاحب‌منصبان با عزت و شوکت و حشمت کرا

خلعتها ایشان را سه در هولاند ایلچی فرستاده شد

زمانی بیان خواهد کرد که در هر باب مراسم و دولت

مصروف خواهد شد زیاده چه مسطور باید

رسم صاحب عبارات الو منشیان آمال و امانی بدل

آن دو نهال حدیقهٔ کرم و اقبال شکفتن از دوران ملک

نموده همه درس سر کرد با آن چون این مهمات زینت که

بهار و روز حال نمی‌رسد شد و هوس در مهر گلعذار را

در مشغول سلک ... ... عیان طبع طرح جهان خفی

در صحن خاطر به سر ... ابد اجتماع ارزان ... صفحه تعداد

صحن مرقوم ماندن مکتبه ها ... خاطر ... خانه

همه خاطر ... آرزو ... مسند است توقع

خاطر ... استحقاق این اعمال و مظهر ... تعلق

بنفشه بگل حسینش گاهی بتخم ریحان میخواهد گاهی
در غم سر جنبان میکاهد گاهی خیال ریشه الفت
مرا دمی انگارد گاهی بتصور لاله را چراغ خلوت
کده تسلی میشمارد اما از فرط بیکاری گشاده
کاری ردنمی آرد مگر توجه سامی این عقده بگشاید
و دو کرده پیش از آنکه این موسم بگذرد بهار عیان
سرکار سفارش فرمایند بعطای قدری
از تخم بهار گل این برگ و نوا را نهال سازند ثواب
مستطاب نوازش ایشان عمر و اتمام یافت
غلام جان نثار محمد حسین عبودیت بزمین
ضراعت و افتقار سوده در زه وار بدر زوده
عرض حجاب بارگاه خلافت و عظمی نوا
درگاه سلطنت و کبری میرساند که فرمان

واللّه

مکرمت عنوان مزین بدستخط خاص هزار جان
گرامی فدای نامش باد محتوی بر نظم صوبه
کشمیر با خلعت خاصه متبرکه و اعطای اضافه
منصب مصحوب محمد رضا بیک وگل بیک گرز
بردازان کرامت ورود بخشید تارک سر
بلندی مباهات فدوی فدویت بسمای
بدروه سموات رسانید مراسم اداب و استقبال
لوازم تسلیمات و ابتهال بجا آورده بدریافت
آن آیه شمول سعادت موصول ناصیه عبودیت
را بسجدات شکر و سپاس بخشایش خاص شاهنشاهی
نورانی کرد امید بعد حصول شرف اطلاع
بر مضمون مرحمت مشحون معرض الامتثال چاره
جوی نجات از وطالت در ماندگی و آشفتگی

احوال نموده و طریق عزیمت و تعلقه خدمت نموده

بهر حال حالت بر جناح سرعت ره نوردان ناحیت استیت

انشاالله المجیب عنقریب بصوبه مذکور رسیده

بر طبق هدایت و ارشادهای مطلق پیر و مرشد

بر حق عمل فاضلخان مرحوم را مطمع نظر داشته

بهمین نزهیت ضاب قصد و مکرمت به تسلیه و

استمالت کافه رعیت کوشیده مسلک حسن سلوک

با بندهای درگاه کیوان رفعت مسلوک خواهند

داشت   قبله دین و دنیا سلامت غلام

فدویت ارقام هرچند سرا پا غریق بحر بلا

ایام است لیکن بعفو و ترحم بیکران بادشاهی

نموده از روی عجز و تضرع التماس می نماید

که بعد قضیه غلام مرحوم پیر کهنه اسلام تکرمفر

روز جاگیر جان زاد قدوست نباد بوده
جمعی کثیر از و البستگان و پاشکستگان در انجا
گذاشته و جهه قوت آنها را بر ان محل معین
داشت و از صعوبت نقل و حرکت و کثرت
اخراجات آنها سبکدوش تر بوده در رکاب
ظفر انتساب بهر جا که متعین میشد پی التشینه حال
گران باری و با سر و سامان جان سپاری
لوازم خدمت سرشاری بتقدیم رسانیده
از زمانیکه پرگنه مذکور بتغیر گشته در جاگیر فلان
تعلق یافته هر گاه از خدمت معزول گشته
تمامی دامهای منصب بمعرض در آمده دو سال
بالکل هیچ جاگیر مانده بنابر وقوع این معنی جماعه کثیر
از اقارب و عشایر کمال اضطرار بجا کهرل بنده جان

مارزاه یافته از پیشگاه فضل و جاه
امیدوار است که پرگنهٔ مذکور با پنجاه لک
دام بحال دیگر از پرگنات صوبهٔ مذبور ما از
توابع دار السلطنهٔ لاهور در جاگیر مرحمت شود
که اکثری متعلقان را در انجا نگاه داشته و از فتوت
آنها فی الجمله اطمنان بهمرسانیده همواره متعهد و
آماده جانفشانی باشد زیاده چه جسارت
نماید و خورشید انور سلطنت سرمدی تا مدت
العباد بر ساخت هفت کشور تابان و
زیا گستر باد هماي زرین بال دولت
اقبال و طایر فرخ فال حشمت اجلال آن جلالت و
ایالت مرتبت امارت و بسالت رتبت
والا قدر رفیع الشان معلی منزلت منیع المکان
مهاد

معاذ مهربان استظهار صمیمی دوستان همواره
اوج رسان شرف عظمت و کامرانی و رفعت
گزین دربرده شوکت و شادمانی باد بعد از
ترصیص مبانی قدیمه خلوص خلت و ولا و تشخیص
مبانی شوق آرزومندی دریافت سامی
ملاقات ارتباط آما مشهود رای رافت اقتضای
میگرداند که حسب الحکم اعلی کرامت ورود ازا
فرموده مندرج بود که عمل فدوی درگاه والا
بعرض باریابان حضور معلی رسیده و نوشته
بود که امسال گذشته که کفره مجوس از دریای نربده
عبور نموده شد راه آنها گرد دید الکرمن بعد از
تعهده این مراتب نتواند بر آمد فیما بدرگاه
والا معروض دارد که خدمت انجامگیری تعویض شود

فدوی والا بارگاه بخدمت عرض ازین مستر بلند
باید قدردان ضمیمی مخلصان سلامت کیفیت
سوانح برهم خوردگی و دشواری کارها می
شود و مقتول شدن قاضی عبدالشکور و
مجروح شدن عبدالغفور خان همچنان قوافل
در سنین ماضی و عرصه بهشت و نمار میکست
نقشی بدون بدرقه شایان ازین راهها
نمیتوانست گذشت و مختارخان و افتخارخان
از عهده بند و بست نتوانستند برآمد برا
بایه سریر عرش نظیر ظاهر و هویداست که فدو
بارگاه والا بنا بر صعوبت اختلال معاملات
اینجا باین خدمت مامور گردیده بتفضل نامتناهی
الهی دمیامن اقبال لایزال شاهنشاهی از بدایت

رسیدن صرفه مال و حال نکرده مهمات برهم
خورده را منظم و منسق گردانیده ممالک و
طرق را بنوعی جاری ساخت که در عهد تمکنا
خسی از کسی نرفت احدی از اشرار سرار زاویه
ادبار برنیاورده و عاملان احکام مطاعه خلقی که در
راه نهایت امنیت است فراغت تردد نموده
مینمایند شاهد انجاح و گواه استقلال اندر وقوع
امنیتی دستی اینهمه بنده و لیکن حسب الحکم اقدس
بمهری خالص خان مرحوم صدور یافته بود که
عنقریب مشمول مراحم پادشاهی خواهد گردید
و نظر بر مراحم پادشاهی داشته باوصف کار
های صعب انجاد و تواتر عزل برکنات حالکرد
استیلای شوریدگی و پریشانی معاملکه سخت

با پنج و شش هزار سوار تکوفنار هنگامه فساد گرم
ساخته اکثری اماکن نزدیکی او حین تاراج نموده
درین نواحی غبار انگیز شورش و فتنه دمادمیست
او بر داشته نگذاشت که درین نواحی دست
اندازی نماید سال گذشته مقارن انجلال
کفار تکوفنار متجاوز از سی هزار سوار و توپ
اینهمه آشوب در بلده برهانپور مشتعل ساخته
پرگنات سرکار بیجاگده بالتمام تاراج برابر کرده
بر کنار دریای نربده معسکر کرده تا بیست و
روز هر روز بر چند معابر و گذرهای
دریای مذکور حیله های متواتر می آوردند بتجاهل
رباط روز و شب خود مجهور ساختند هر چند
شایسته خان حمزه بغدادلی ارقام و اعلام

بنوز

نموده که چون صوبه داران همه جا در حالت

سنوح مفاسد عظیم بر سر کار میرسد با جمعیت فوج

خود را بانجا رسانند که تا نفاق بگوشمال ارباب

شقاق کوشیده شود خان مشار الیه زیاده بر

سوار برای دفع ما ثقال نفرستاد از شهزاده

اصلا حرکت نکرده تا آنکه مجادل ذلیل دیگر

متجاوز از هشت هزار سوار از سمت سلطان پور

بدریا پار آمده با آن گروه جماعت دثار ملحق

گردیده برهنمای و موافقت موهن سنگ

رسیدار او و اسپ بر کدر نای بچیر و شمار اتیشار

یافته باراده سرزمین مالوه فوجک بمدافعه

آنها می‌پرداختند و درآویختند بعد قتل و

جرح گردیدن جمعی کثیر از جانبین محدود الان

حتم العاقبت بنه فوج مهزوم گردیده بهمه سمت کوه
منتد و آواره گردانیده از هر طرف تا بره جدا
قتال افروختند فدای آستان کیوان نشان
راه کوه و کتل جهانگیر پور را باستحکام تمام
مسدود نموده بود و محال رسیدن باوجین بدا
پس از محاربات پی در پی غالب و حایز گردیده
بتایید اقبال عدو مال پادشاهی صوبه مالوه مضبوط و
مامون داشته دقایق این احوال از روی محضری
مرسول که بشرح بسط تمام نگاه داشته اند مکشوف
خواهد گردید و فوج این کوشش سرشاری که بر عالمی
ظاهر است و از جمله شرایط بندگی دانسته عرض و
اظهار براه خود نمایی تقدیم این چنین جهد و جان
فشانی از جناب خلافت جهانبانی امید تمام داشت

که بمضمون نتیجهٔ حسن عز امضمار خواهند یافت نمیدانند که
از چه راه با خود این تردد داشت نمایان باهمال
محض گشته بر کمینه دمار که در نخواه نا میشان بود
ولی تقصیر تغیر کرده دیده اگر از نوشته شایسته
خان با واقعه نگاران که همدست خان مذکور اند
قسم دیگر معروض اقدس رسیده باشد یعنی
که از سپاه نصفت و جاه تعین شود بهر تقدیر از آنجا که
غلامان در هر حال سرا پا دلیل خطا میباشند
باقتضای خان زاد پروری و مرحمت گستری
عفو صفح هر قسم دلیلی که باشد نموده بعرض جواب
حکم محکم قدر توام می پردازد که چون مناسب
واجب التحریب باکثر زمینداران و مفسدان
بر دریای تریده قرار دارد مواصلت و مرافقت

نموده بر کیفیات معابر پایاب که متجاوز از
شصت و هفتاد است مطلع گردیده تدبیر
انسداد راه و رفتن و عبور آنها از دریای نربده
و مدافعه تا دست آن فریق منحصر درین است که
فوجداران و ناظم صوبه‌ها که یک کس باشند در عین
شورش مفاسد مجمع فوجداران زمینداران آن
صوبه و غیره راجپوتان را توانند فراهم آورده
با آنها تمامی پایاب معین جمعیتهای سنگین نموده
بمعاضدت استعداد آنجا مقابله استعداد
مخاذیل جدالان مال و دیگر سرکشان را تنبیه توانند
رسانید در صورتیکه فوجدار متعدد و جدا باشد تنها
با جمعیت خویش از عهده این امور اصلا بر
نتواند آمد کارهای پادشاهی در معرض خلل و تضییع

خواهد

خواهد بود فدای بارگاه کیوان اقتدار که همگی
سیصد سوار موافق ضابطهٔ منصب دار د جاگیر
نصف منصب مطلق ندار د به تنخواه داشتن جمع
کثیر نکند مع هذا از کفره بهر نوع پرداختن لیکن
من بعد سواران مستوره که خرج و لایحج کما هو معقول
نماید مغایر لامتناهی را انجم قسم ممدود ذکر نماید
درین باب امیدوار الطاف از بارگاه والا یک
مطاف سنت اکثر امثال مفترض الامتثال شرف نفاذ
یافته بود که فدوی بارگاه سپهر مثال تحریر این
بخدمت سربلندی باید نظر بر فضل و کرم
پادشاهی که شامل حال خانه زادان است نموده
التماس مینماید که بالفعل بخدمت فوجداری
استمهارت پور و باسید مسعود نامراد آباد با موا

سربلندی یابد فی الجمله از موج خیز لجه مهالک و
سرگردانی گرداب ورطات هلاکت بی
سامانی نجات یافته باز مستعد سرفشاری
و جان فشانی گردد از انجا که نواب مغفرت مآب
جلایل اعطاف و جزایل الطاف پیوسته
بحال این اخلاص و انصاف مبذول فرموده
و از بدایت رنج و عنا استخلاص از مضایق آشفته
احوالی با دستگیری نموده الحال این متمسک حبل
المتین درین عجز از ان ملجای قدر دان
چشم امید کسی و سودای راحت سامی فریاد رس
ندارد منز صداست که مقاصد و مطالب معروضه
باین مناسب بوسیله جمیله معروض بارگاه
مقدس و معلی گردیده پیرایه اظهار پیرایی یافته

قبل ازانکه

قبل از آنکه خدا نخواسته کار از دست برود
مخلص را زیاده بر این کار دیر آشنا نرسد بجواب
باصواب معزز شود زیاده چه تصدیعه دهد
ایام عاطفت و قدر دانی جاودانی باد
صاحب عالم و عالمیان قبلهٔ فدوی جان قربان
سلامت خبر متواتر بفدوی رسیده که جمع
کثیری از مفسدان شقاوت پیشه در طرق و
و کوهستان و نیشه آنطرف شاه را فراهم
آمده اراده پیچایده چون خزانهٔ عامرهٔ سرکار
والا با قوافل بی شمار بجد و د فدوی رسیده
سابق هنگام عبور خزانه و غیره با وجود امنیت راه
بمقتضای فرط احتیاط همواره راه رخنه در آمده
مفسدان مسدود نموده کارخانجات از حدوار

خود میکذرانند و درین ایام که فسادپیشگان بعد
آوارگی هوا و هوس اشقیایی دیگر بهم رسانیده
بتقدیم لوازم خدمتکاری محافظت خزانه و غیره
آن جماعه واجب دانسته تا حصول اجازت توقف
و تاخیر در کار پادشاهی ندانسته شبا شب بر آنها
شتافت که خود را بعجلت رسیدن بسرعت بر سر
آن فریق بدطریق رسانیده طریق وسعت بر
آنها تنگ گردانیده گوشمال آن جماعه بیدر وارد
قبله جهانیان سلامت الهی که از دست نزاولان
شدید در مقدمه زر باز کردانیدن علیمردانخان
درین دو سه روز کشیده یکطرف کسان خان
مذکور بتحریک بعضی مردم با وصف تعین امین
از جناب فیض انتساب میخواهند که کار را انجامی

تدارک

تارک از انجا که در هیچ حالت حشمت و دولت اختیار
نمیتوان کرد حفظ عرض ناموس فدویان داشته
بفضل و کرم عالیست واجب بود بعرض رسانید
قبله کائنات و کعبه امیدوار برحم
تفضلات سلامت دیرین فدوی فدویت
طویت که جان فشانی سرشاری بارب دارد
هرگاه نقد جانرا در کف فرمان برداری داشته
نثار مینماید و مال و منال دنیای ناپایدار
دریچه عرضداشت درباب ایصال معامله باز
کردانید علیم داشتان که امر جلیل القدر کرامت
صدور بخشیده و آدمیان آنرا شرف جاودان
دانسته با وصف استیلای شوریدگی احوال
که با چهار سال بنابر تواتر عزل بی کنات و جاگیر

بخواه منصب نیافته و وسال علی الاتصال بسبب جمعی
که زیاده بر طاقت جهت مدافعه کفره و جمع فتنت العا
و انسداد طرق مداخل آنها نگاهداشته گرانبار
شده لک روپیه طلب سپاه کننده خراب مطلق و فنای
محض گردیده برای قوت الیوم در ماندگی میکشند
امثال بموجب امر عالی بسپاه طلبکار قبل مذکور را
با ماده فیلیکه دارد عوض طلب خود رهن داشته
آن فیل را قبل ازین با دو سر اسپ و خیمه که سرکار
خود داشت فرستاده کپتان علیمر دانکان تا حال
در گرفتن آن و انفصال مقدمه ایستادگی دارند
برای زر نقد شدت قیل و قال از حد گذرانیده
اند چون فدای تنستان جولان آشفته حال را
زر نقد هیچ قسم میسر و دسترس نیست در نیولا

ماده فیل

باده و فیل هزاران جامهٔ متقاضی هر قسمیکه توانست
بدست آورده فرستاده از انجا که عرضه چنان
بر فدوی من جمیع الجهات تنگ گشته فرط
بی بضاعتی و تهی دستی عریضه حرب و اضطرار
دارد عرض داشت امیدوار است که از
راه وفور فضل و افضال به تلطف خان امر عالی
متعالی صادر شود که فیل وغیره را عوض نصف
بار کردانید هر چه که بجان مسطور نگاشته اند
گرفته همه را وغیره معتاد مقرر نموده
معامله را قطع فیصل نمایند در صورتیکه بعد وصول
انتقای اسبابی مذکور دو سه هزار روپیه
از جمله قسط حال خواه بجواه باید که زر نقد
برسد چون بالفعل اصلا و مطلقا استطاعت

آن نذار دیکمال تضرع و ابتهال مثالت مینمایند
که مهلت شش ماه عطا شود از خویش و
بیگانه و دور و نزدیک قرض و وام بهم رسانیده
برسانند زیاده چه خسارت نماید عرضداشت
دیرین فدوی جانفشان لوازم رسوخ فدویت
بتقدیم رسانیده بموقف عرض واقفان عتبه
جاه و جلال و عاکفان آستان فضل و افضال
میرساند که نشان عاطفت عنوان کرامت
ورود ارزانی فرمودند تا درک افتخار و مباهات
ذره فدویت سیمات باوج سموات رسانیده
آداب فدویت بجا آورده بدریافت
آن ذریعه مفاخرت سرمایه سعادت حاصل
کرده دید الحمد لله که بیمن ورود نصرت مورد

دوران آسوده و کافۀ انام باستحصال بشاشت و
آرام کامیاب و مراد مرام بی اندازه گردانیده
فدوی که فدوی جان‌نثار مختار جبین خلوص
ارادت سجده ریز و فور فدویت نموده
ناصیۀ عقیدت را که فیض نوشته سیماهم فی
الوجوه من اثر السجود نوراندود است بر ساحت
رسوخ عبودیت ستوده ذره مثال بذروه
عرض باریابان آستان جاه و جلال و آستانه
های عتبۀ حشمت و اجلال میرساند که خلعت
خاصۀ متبرکه سراپا مکرمت که بمقتضای جزایل
فضل و موهبت مرحمت گشته بود گرامی منت
وصول بخشید قامت ضراعت و استکانت
فدوی راسخ الارادت به تشریف سعادت

ذخیره ابد و از عز و مفاخرت گرداند
لوازم آداب خضوع مراسم تسلیمات خشوع
بجا آورده شکر و سپاس عواطف خاص
فدوی سپاس تقدیم رسانیده ایزد واهب
العطایات در حسب جلاجل نقدات فدوی
[illegible] را توفیق بجا آوری شرایط
[illegible] ده حصول این سعادت
مشمول گرداناد زیاده خسارت سوای آن
دانسته تا شمسهٔ رواق گنبد خضرا نور بخش
فسحت آباد صفحهٔ غبراست آشفته الویهٔ سما
سا و فروغ رایات فلک فرسا ضیا افروز
عرصهٔ و بها باد فدوی جان نثار مختار جبین
ارادت و افتقار بر زمین فدویت و انکسار

شود بموقف عرض و افشان عتبه جاه و جلال
نماکفان آستان حشمت و اقبال میرساند که
فدای فدویت طویت که نفوس ثبوت عقیدت
بسجده میفرس دار بمقتضای صدق نیت و خلوص
ارادت در هوا که بتقریب خدمت کشمیر حصول
شرف سعادت و قرب موکب ظفر پناه دریافته
بوده نظر بر قدسی عواطف که شامل حال والد
مرحوم و برادر مغفوره بوده ابواب شمول
فضل و افضال بر روی آمال و امانی خود گشوده
است چون بشهود تحقیق فدویت قدوه
انقیاد را بر محک صفای اعتقاد کامل عیار میداند
امیدوار است که بشمول جزایل التفات و جلایل
عاطفت گستری و تعقدات بتقدیم خدمات تازگی

مباهات و مفاخرت برافراز و ظل ظلیل مراحم
خلیل بر مفارق کافهٔ انام عموماً بر مفارق این
فدویت ارتسام خصوصاً مخلد و مستدام باد
فدوی جان نثار مختار چنین فدویت و
خشوع بسجدات فدویت خضوع افزوده ذره
مثال بذروه عرش بار پایان عظمت و اجلال
مشرف آید و زان عتبهٔ جاه و جلال میرساند که
نشان ما طفت که حرز جان آرزومند الی
بعثت فشان است کرامت ورود ارزا
فرمود در بعه عز و مباهات فدوی فدویت
سمات کردید شرایط آداب تسلیمات بجا آورده
بحصول آن آیه رحمت سرمایه سعادت و ذخیره
مفاخرت اندوخته مخزن ناطقه را بنقود شکر و

پیال

سپاس الطاف قدسی اساس مالامال گردیده شد
از آنجا در حسب شمول عواطف عظمی از این بی‌ریا
غیر از دعای استدعای استقبال دولت ابد بقا
چه بر می‌آید با جرم اعتراف بعجز نموده بترک جسارت
مینماید با همه نموده بار مهر شعشعه افروز طارم زرنگار است
فروغ ایده بطغرا فرجام روشنی بخش دیده بلبل و
انام باد غلام جانثار محمد رحیم ارادت
خضوع بر زمین فدویت و خشوع سوده دیده
دارد و بعرض حجاب بارگاه خلافت و عظمی
و نواب درگاه سلطنت گیری میرساند که فرمان
والاشان عنایت عنوان مفرح الاد فرمان با خلعت
منبر که سراپا مکرمت کرامت ورود ارزانی
فرمودند بارک سربلندی مباهات فدوی گردید

سیمات را باوج سموات رسانیده مراسم ادا
تسلیمات بجا آورده بدریافت آن رحمت مشمول
سعادت موصول هدیتی موهبت ناصیه خلوص
عقیدت سجده بر اطاعت و انقیاد و فدای
جانفشان که مراتب آداب موفور صدق و عقیدت
نا محصور از مرحوم برادر مغفور ثابت و محقق
دارد غیر ازین درگاه عرش اشتباه ملجای و
ماوای ندارد بمقتضای یمن سنت و صفای طویت
با وجود عدم استطاعت و فقدان بضاعت
از مسافات بعید خود را در ظلال تفضل و افضال
پیر و مرشد بکمال رسانیده غاشیه غلامی
بر دوش حلقه عقیدت در گوش کشیده
معتقد و سرگرم عبودیت و بندگی

افتاده

آماده فدویت و پرستش‌گی دست نداده وقوع
انواع شداید علی الاتصال و ندانستن جا گیر تا مدت
چهار سال و افزایش سپاه و کثرت فزونی و کمال
آشفتگی و پریشانی و اضطراب حسرت و شنامانی
بحال این فدوی راه یافته چنانچه هر روز دارد
تحریر ولد الخلافه برای العین معلوم نموده
مستقیم خان در لاهور رسید فی الجمله از هنگامه کشش و
کوس طلبکاران مستخلص کرده اند در آنچه اظهار
کرده اند هر دو قایم انجالات و کثیر الفاقات
کما ینبغی اطلاع داده امیدوار است که مشمول
جلایل ایام پادشاهی و جزایل مکارم نامتناهی مرحمت
کند او جراحت احوال کرده اند معزز و مباهی کرده
زیاده چه جسارت نماید که شاه خود روشن

بنده پروری داند ظل ظلیل عواطف جلیل بر
مفارق کافهٔ انام ممدود ما بر فرق فدویت ارتسام
خصوصاً مخلد و مستدام باد بالنون و الصاد

عید نعم العید بل مجامل اختصاص ختامهٔ اخلاص نامه
که مشعر بر رسیدن دو طبیب برهانپور و استمزاج
و خواهش عدم تصریح یکی از آنها از حصول نبود و
موصول گردید و اظهار اینهم محبت ها که از اهل
وفا و ارباب صدق و صفا باید دیگری از که
چشم توان داشت کیفیت عزیمت حکیم محمد طاهر
بولایت بنابر رحلت والده او مطلوب بود
نعم البدل آنچه در باره دو طبیب مذکور بخاطر
رسیده حواله تحریر فایز عقیدت محمد صالح کرده شد
مفصل بیان خواهد کرد دقیقه در هر باب لازمه

فرما

فرط محبت بفضل خواهد آورد حافظ حقیقی خالق
زیرا
وزارت نشان خلعت و عوالی مکان عزیز القدر
پیوسته بهجت اقتران داشته کامیاب یا رب
دو جهان داراد بعد ابلاغ دعوات آفتاب
اشتیاق سیمات مشهود ضمیر مودت سیمات باد که در
تمادی ایام رقایم دوستی التیام مشعر ابتهاج
خاطر دوستی ارتسام یکدیده موجب استبعاد
تام گشته از آنجا که وداد همتا مقتضی ارسال
رسایل مودت و ولا است بعد الیوم هم بر کیفیات
احوال خیریت اشتمال مطلع مینموده باشند
مدتیست که خبرهای دربار معلی چنانچه باید در اینجا
نمیرسد چشم انتظار بر راه وصول آن میباشد
بمقتضای خلوص خلت تحریر تذکر میگردد چیزیکه

ثنا رکی در اینجا میرسد تعجیل عجیل و بشرح و تفصیل
برنگارند آینده هم اگر باختیار اخبار مذکور گاه گاه
مخبر و آگاه میگردیده باشند و دور از وفور
محبت نخواهد بود زیاده جز شوق مفرط چه برطرازد
متحلی بسعادت ثمر آن گزین دوحه حدیقه
سیادت و اقبال خان نبالت منزلت نجابت
نشان اعتقاد ملاذ صمیمی دوستان همراه ثمرات کامرا
و جاودانی ثمر و باز دور باد   توضیح و تواضع توام
اشتیاق و تشریح شداید نوایب فراق که از ذاکره
اذکار و اوهام و احاطه عقول و افهام متجاوز است
بدستیاری خامه شکسته زبان بیماری محبره
دهان بسته بمعرض بیان در آوردن بپای جولان
در عرصه آتش شتافتن است   ره بر دم تیغ زبانی

از کم

از حسن بیهات چگونه جلی کند کس با چار عمان
یکران قلم از آن بیابان بی پایان معطوف ساخته
همه عامی بر داره که درخشنده اختر فرسار خلوت و
اتحاد یعنی تمیقه خلت بیرا از مطلع وصول طلوع نموده
در انکشاف شیر صبح صدق و صفا و شکاری
تجلیات انوار مهر و ولاید بیضا نموده چون نوید بار
باخبار خیریت آثار بود بر روی افق خاطر تو فتوحها
دریچه معنی نور اعلی نور گشود از آنجا که همیشه شیفته
محبت و اشتیاق و چشم بر راه قناطیع رسایل وفاق
است مترصد که بهمین آیین ساحت دل تو دوستها را
بفروغ انجم مکاتبت اسالت لبریز ضیای
مسرت بی منتها میساخته باشند و خیر طرازه
ختام شد انشای نوارشخان هنگام جایت یوم تحریر

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس مر حضرت ایزد متعال
ذو الجلال آنکه بنده شکسته و دل خسته بی صفی
فقیر الحقیر مستمندان از ضعیف عباد الله برکر
ولد مشهدا و این مجموعی ملقب به زر و الحدیقه
طلبه منیره بصحبت یاران نشسته بود که تو
تا مدتی در خدمت نواب عفت آن پناه
خانم زمان نوشته و این عصر اختیار خان

همی بودی عمری در فن انشا صرف کردی
عمری بطریق یاد کاری می نویسد که تا مردم
آن بهره حاصل نماید بحکم اشارت آن عزیزان
خطی چند بعبارت شکسته و بسته بقلم آمد که طالبان
این فن را در نوشتن روزمره بکار آید مسمی به
هفت باب باب اول سلاطین بسلاطین کویند
باب دوم در هجر و فراق باب سوم در
شرح مهر و التفات باب چهارم در نوشتن
عرایض باب پنجم در نوشتن مکتوبات بیاران
روزگار با یکدیگر نوشته باب ششم در خطوط
قباله شرع باب هفتم در دستکات و غیرها

التماس از فضلای بلغای روزگار آنست که
هر جا در عبارت سهوی و خطایی واقع شده
شده باشد بذیل کرم نپوشند قلم اصلاح بر آن جاری
دارند. بهوش کز خطایی رسی و طعنه مزن که هیچ
نقش بشر خالی از خطا نبود حمد و سپاس مر حضرت
قادر بیچون که این همه ممالک ربع مسکون بپادشاهان
مرزبانان فراخور همت هر کدام قسمت نموده
نوازشهای بی اندازه فرموده پس این مردم را
باید که شکرانه این موهبت عظمی بر وجود لازم دانسته
در رعایت احوال رعایا را که ودایع بدایع
خالق انس و جان کوشیده در پی مظلومان و
ملهوفان ستم رسیدگان بوده احتی بر راحت جانند

دلهای گوشه نشینان و مجردان خدا بین
که لب بجز خواهش حق نمی گشایند بدست آورند
آسودگی خود را در اسایش خلق الله جویند که
درین صورت موجب خوشنودی حق سبحانه تعالی
باعث قوام بنیان سلطنت و جهانداری لیکن
آن آرزو وقتی میسر آید که پادشاهان ممالک
محروسه از یکدیگر دلبسته آمد و رفت نموده باشند
از نفایس هر دیار خلق الله را محظوظ گردانیده
چون همگی همت ملکی نهمت این ها رهمند درگاه
ایزدی مصروفست بنابران بجهه استحکام مبانی
مودت و وداد زبده مخلصان با اعتقاد
عمده ارباب اخلاص خواجه ابوالحسن فرستاده
که

بعضی معتقدات مرکوز خاطرهمایون است
بعبارت درنمی گنجد بزبانی در خلوت بعرض
گرامی آن سلطنت پناه خواهند رسانید اوّلاً که
مرضی خاطر عاطر آن پادشاه ظل الله نموده
باهمایت اطلاع بیارند تا هرچه رای جهان آرای
اقتضا نماید از هیچطرف بزمهای معمول شود
یکانگی و یکجهتی اینکه همیشه ابواب رسل و رسایل مسلوک
دارند هیچ وجه جدایی تصور نفرمایند از این طرف
این دیار هرچه اصلاح باشد بی تکلف اعلام بخشند
تا در ارسال آن شرایط خدمت و اخلاص بتقدیم رسانیده
آید تا تفصیل بعضی سوغات مفصل یادداشت علیحده
مصحوب خواجه مذکور ارسال شده مطمح اشرف

خواهند کرد امید آفتاب دولت و سلطنت

از افق ابهت طالع لامع باد

نامه همایون مبارک مضمون مشتمله صفا وقت

یکانگی و یکتائی مصحوب عزت آثار محرم اسرار

خواجه ابوالحسن فرستاده شد با انواع تحایف

آمد یار در بهترین زمانی و خوشترین آوانی

رسید خاطر ملکوت ناظر را فرحی تازه و مسرت

بی اندازه بخشید الحمد که همیشه مرحامه مواخات شمامه

گردیده بود که همایون مبانی محبت و وداد

رابطه مودت و اتحاد استحکام پذیرد که در

ممالک محروسه با یکدیگر جدائی نباشد که موجب

رفاهت و آسودگی خلق الله جهان توانند بود

که اهمیتی نجات مستحسن بنا و که امری بیرون از قدر
در عالم کون و فساد و نسبت و تعلق برابر دوستی
اتفاق هست خصوصاً انتظام سلسله کائنات
بآن منوط و مربوط است حقا مدتی است که در
خاطر همایون ما بوده که یکی از مقربان و
مراحل این کار را آگاه فرستاده تا رشته اتحاد
یکایکی در میان آورد تا خواص و عوام ارادت
و اوقات روزگار در امان بوده مرفه الحال
و فارغ البال باشند اما بواسطه بعضی مواجهات ضروری
که شرح آن موجب تطویل است این آرزو در
پرده توقف مانده بود و الحمد الله الآن سلطنت پناه
در باب شفقت مهد علیا محرک سلسله مودت

شوند و دلیل یکرنگی و یکجهتی از همین قصور نکرد

در بود مصلحت پناه معتمد الخواص شیخ کمال را

یکی از مخلصان صادق الاخلاص این دودمان

حالیا باین است بملازمت فرستاده شد در آنچه

مصلحت مملکت آسودگی جمهور انام بوده باشد

در آن کوشند همیشه نسبت یگانگی و یکجهتی

را مرعی داشته ابواب رسل و رسائل مسلوک

دارند باعث ازدیاد مواد مودت خواهد بود

بعضی تحایف این دیار مصحوب مشیخت پناه مذکور

ارسال داشته منظر اشرف خواهد رسید آنچه

مشار الیه بزبانی عرض نماید بدرجه قبول موصول

فرمایند آفتاب دولت و اقبال همواره

تا بنده و پاینده باد مشهود

رای جهان مهر محبت بهر عالیحضرت سلطنت پناه

حشمت و شوکت دستگاه ظل الله میکردانند که

درین ایام مکرر بسمع همایون رسیده که ولایت

سرحد از قدیم الایام متعلق بممالک محروسه است

آن سلطنت پناه رو بخرابی آورده مال و اسباب

سکنه آید بار عمارت نموده جاهای وطن ساختند

بعضی از روسی و بلهجتی بیشی دو در میانه پدید

میدانند که تا حال ولایات آن را از خود میدانستیم

بنابر این مقصد شدیم در میان ملک بکر حدی مشهود

قصد ملک ایشان اکر هم ملکه شده باشد که

درین ملک چقدر رنج شاهان و شاهزادها

در حصن حصین محکم بوده از افزونی ملک و
مال کثرت لشکر سر تنگی نمی آوردند اصلاً با هوا
رعایا بدایا که ودایع بدایع حضرت خالق اند
نمی پرداختند هرچند مبالغه فرمودند ایشان از همو
نموده بودیم از بی سعادتی چون سخن نصیحت
در گوش نکردند عاقبت چون نیت این نیازمند
درگاه الهی محض رفاهیت و آسودگی خلق الله
بوده بتایید آسمانی بنیروی اقبال و دولت
روز افزونی همه‌ها را اسیر و دستگیر کردیم
هر کس که مستوجب بود جانش و مال او را بغارت
دادیم بعضی ها که زینهار خواسته التجا بما
والا نمودند از سر گناه اینها درگذشتم چه

چنانچه اکثر شاهزاده‌ها حلقه بندگی در گوش
کرده در سلک بنده‌های درگاه درآمدند
کمر خدمت و اطاعت لیبه و فرمان بردار شدند
مگر این آوازه ملک گیری و فتوحات عظیم که
خداوند تعالی به بنده خود کرامت فرمود
بگوش شوهش ایشان رسیده باشد بهتر آنست که
رابطه اتحاد قدیمی مرعی و رشته اتحاد و
اسباب مردم آن ولایت تجارت برده باشد
و اسب به هند تلافی و تدارک بعدی که آمده
بجانب آن ولایت در ساعت خواهد گشت
اتحاد نمایند که شکسته آمد بار را بجای
آباء و اجداد سازند در خصومت و اتحاد قدیمی

نقصان راه نماید اگر خیال فاسد در خاطر دارند

از برای خداوند تعالی خلق الله را

پریشان نسازند هرگاه مقرر نمایند یکی

از بنده های درگاه آسمان جاه در اینجا

رسیده متوجه استقبال ایشان نموده

اگر صلح خواهی بجوییم جنگ وگر جنگ جویی نیارد درنگ

دم از مهر زن بالکن پیام حکایت من ختم شد

والسلام نامه گرامی آن سلطنت پناه

در اسعد زمان رسید آنچه از خرابی ولایت

سرحد مرقوم بود خود بهتر میدانند که آن ولایت

را از قدیم الایام در تصرف بزرگان این جانب

بوده غالباً از جنگاه از ما نقصی

امرا این از تصرف اولیای دولت قاهره
بدر رفته بود چون در میان یکدیگر جدائی نداشت
آنولایت از خود میدانستم یاران معهد نشدیم
که آنولایت را به یکی از بندهای درگاه سپرده
که بخالصه شریفه ضبط نمایند درینولا فرزند اقبالمند
سعادت یار میرزا یادگار بطریق سیر و شکار
بآنحدود عبور و مرور نموده گماشتهای ایشان
شرایط خدمت و اخلاص بجا نیاوردند [illegible] اظهار
بیگانگی نمودند فرزند مذکور را از آنجا [illegible] ساخت
[illegible] دشت تاب نیاورده آنولایت را به یکی از
بندهای درگاه سپرده که بخالصه شریفه ضبط
نمایند ازین رهگذر غباری بردامن آن سلطنت

پناه رسیده باشد اگر از فتوحات تازه اظهار نموده

بوده‌اند بر معامله‌ها و بجا مغرور و مفتخر خواهند بود

همچنین فتوحات تفاخر نماید که مرد از این

الولایت از شوخی و نفاق خود بغضب الهی

گرفتار گشته از ملک و ولایت خود آواره شده‌اند

بوده‌اند اسیر و دستگیر کردن اینها چقدر کار است

هنوز شما را با شتران کار را بر بران جو بجا

کار معیاوست هرگاه در میدان مردان در

آیند زنان مرد آنگه پیش شما معلوم خواهد شد

که این بر آهن کوفتن چه زنگ پیدا میشود

اگر پادشاهی بمیدان درآیی زما

هرکرا ملک بخشد خدائی حافظ و ناظر او است

هرگاه موکب اقبال عزیمت بآنحدود نمایند یکی
از خدمتکاران درگاه عرش اشتباه متوجه
استقبال ایشان گردیده بادوصد عرض نماید
چون آفتاب جهانتاب
حکم خاقانی و ظل سبحانی از افق و عنایت و
مهربانی طلوع نموده که حکومت صوبه ملتان
از ابتدای فصل خریف توشقان ئیل
رکن السلطنت القاهره سراج الملة والدولة
قدوه خوانین بلندمکان مبارز الدین خان
مرحمت فرمودیم زمام حل و عقد رتق و فتق
آنصوبه بدست اختیار او سپردیم چنانچه از
حسن سلوک و کاردانی او منظور داشت و دقیقه از

دفعه آن نامرعی نگذارند از احوال شکسته و
متوطنین اینجا بواجبی خبر دارند که از قوی بر ضعیف
ستم و تعدی واقع شود و محال و مواجبات
را بنوعی ضبط کرده شود رعیتی را شعار خود ساخته
مال واجبی از قرار واقعی براستی و تحصیل جا بجا
شریفه و گماشتهای جاگیرداران جواب گویند
و راوایی مال بمردمی و دزد و اوباش تنبیها نمایند
که مردم دیگر عبرت گیرند آنچه رو داد حقیقت را
مدام بحوالی بر ظهر صدر اشرف میفرموده باشند که بعضی
زمینداران دامن کوه که هر سال از قسم فیل
کرگدن ببر و ذخیره پیشکش حضور میدهند
از آنها گرفته بدرگاه والا ارسال دارند

ایل مقصودیان و قالوکویان و سواریان

کرویان حکمداران رمه‌داران و خودویان

مقصودیان و رعایا آنکه این عمدة الملک را صاحب

صوبه و حاکم مستقل دانسته از سخن صلاح صوابدید

او بیرون نروند متابعت او را کماینبغی بجا آورند

شکر و سپاس او درباره خود متواتر دارند هرگاه کسی

از حاکم‌داران از سخن صلاح‌دید او عدول نماید

که تا العمدة الملک حاکم او را تعزیر داده بدرگاه

والا عرضه‌داشت نماید که تا مجازات او دیگری

از حضور معین شود درین باب تاکید دانسته

المسطور معمول دارند حرر فی شهر

همت همایون ما لازم است که خلق خدا را

از طریق مضیق ظلمات گمراهی براه راست
دلالت نمایند اما حصول این مأمول وقتی میسر آید
که قاضی دین دار عالی مقدار در هر شهری و
بلادی تعین فرماییم که عالمیان را از سرگشتگی
بیدای ضلالت برآورده ابواب خیر و صلاح
بر روی ایشان گشایند چون این خصال پسندیده
در ذات شریعت شعار فضیلت دثار غیاث
الدین محمد موجود است بنابر آن منصب رفیع
القدر قضای بلدهٔ کابل با لواحق و مضافات
که بدین امر نواحی راجع است در تحقیق قضایای
شرعی سعی نمایند و اما حصول این مأمول
وقتی میسر آید قصه معامله انچه که رفته و بد
بیچ

بحسب شرعی شریفه فصل نمایند انچه لازمه دولت نسبت
وقیعه از دقایق آن نامرعی نگذارند امر سلطنت را
بنوعی انتظام دهند که فردا روز حساب ازجهة
جواب آن بیرون خواهند آمد مثل حکام و جمهور
انام از خواص و عوام بلده مذکوره انکه شریعت
شعار مشار الیه را قاضی مستقل دانسته اطاعت
و تعظیم آن کما ینبغی بجا آورند در جزوی و کلی
قضایای شرعی و معاملات و دعوی رجوع
باشارت او نمایند هرکس که پا از قبل خود بامر
قضا نصب نماید نایب و مناب قایم مقام او دانسته
اطاعت امر و نهی بجا آورند سخن او در امور
شرعی شریعه باشد بگوش هوش استماع نموده باشند

در جواب تخلف نورزند   چون حقیقت

عملداری شجاعت و کاردانی سعادت نصاب محمد باقر

بعرض معلی رسید بنابران از روی مرحمت خسروانه

بخدمت کوتوالی بلدهٔ دولت آباد تعیین فرمودیم

مشارالیه را باید که شیوهٔ دیانت و راستی شعار خود

ساخته لوازم مراسم آن امر بر وجهی ارجو کی بهرهٔ خدا

بود و سکنهٔ آن شهر را در مهاد امن و امان

نگهدارد که مرفه الحال بوده بدعای دولت ابد پیوند

اشتغال نموده باشند حکام سنی نمانند که

اشرار در افتادن و حیله و کید بر مردم آنجا نمایند

در مهام محاله و دلاله و حیله گر مهام مردم

بعنوان شبانه فریب داده مدراه مینمایند

دلیر

دست امنها ازین کار کوتاه کرده باشند که رخنه
در ناموس مردم بکار نشوند و در آزار رعایا و عمله
احباب و دیگر تا ممکن است کوشش بلیغ نمایند که
از گرانی غله در مال مردم نقصان راه نیابد
آنچه رو دهد واقعه نویسی را از قرار واقع
براستی بدرگاه والا عرضداشت نموده باشند
سبل متصدیان و مهمات ارباب کلان و
سایر متوطنان جمهور انام از خواص و عوام
بلده مذکوره آنکه مشار الیه کوتوال مستقل نسبه
قصه و معامله که در آن شهر رو دهد باو رجوع نمایند
و از سخن صلاح موسی الیه که سر آئینه موافق
ضابطه قانون پادشاهی بوده باشد

بهره ور شوند همانا نعمت او را که ما بینی آنجا آورند

در هر باب حسب الحکم عمل نموده تخلف نورزند

در این وقت فرمان عالیشان فرخنده عنوان

شرف صدور یافت که موازی مقصد سکه

رهن نامزرعه افتاده بالمناصفه از بقیه

الهاد بوده در وجه مدد معاش مشخص ماه

صلاح آثار شیخ عبدالله و باقی فرزندان

از ابتدای تصحیف سنه ایلان ئیل

مرحمت فرمودیم ضابطان صلاح ثانیا

فصل بفصل سال بسال صرف اصلاح خود نموده بدعا

دولت ابد پیوند اشتغال نموده بشیه سلسله

حکام و عمال حال و آینده و کروریان

حال

حال استعمال آن بر کمه از محال ممکن ارضی

بپیموده حکیمت نموده پیرامون آن نگردند

بعلت مالوجهات سایر جهات مرحمت فرمایند

از جمع و خرج معاف و مرفوع القلم شمرده در

هر سال فرمان و پروانه مجدد طلب ندارند

از فرموده انحراف نورزند فرمان عالیشان

لازم الاذعان شرف صدور یافت که مبلغ

بیست تومان بموجب مفصل المتن از تحویل

الامر العظام میرزا فریدون من ابتدای [ئیل]

بشهر اصلان بیل در وجه حاکم مسجد الجمعه

مقرب الحضرت نادرخان مقرر فرموده هم

حدود ریان و قانونگویان مزارعان که

موصی الیه را حاکم دارالنجا دانسته مال وجبی

حقوق دیوانی را از قرار واقعی بکارشهامی

خان بهادر مذکور جواب گفته هیچ قاصر و منکر نگردیده

سابق از فصل مذکور تحصیل نموده شد پا برکرده

باشند در رهباب دقیق دانسته حسب الحکم

عمل نموده تخلف نورزند کمرو رابان

حاکم داران رسیداران و کمیدایان

راه کابل بعنایت خسروانه امیدوار بوده

بدانند که چون سعادت نصاب مفخر الاقران

خواجه یادگار یکی از بنده های درگاه

کیسی پناه است بولایت مرو و اسباب سودا

گری از سرکار خاصه شریفه باره از خود همراه دار

بانذکر

باید که جهت بیع و دکانت و راهداری مزاحم حال او نگردد

هر جا که نزول نماید از چوکی و پهره خبردار بوده از راه محافظت

محفوظ و صحیح و سالم با سلامت بگذرانند اصلا مطلقا طمع دار

نمایند اگر احیاناً بالفرض در سر حد کسی ادنی ناشایسته واقع شود

از عهده جواب آن بیرون خواهند برآمد هرگاه آن سعادت

نصاب از ولایت مراجعت باین حدود نماید همین حکم اشرف

منظور داشته بدان عمل نمایند درین باب تخلف نورزند

چون توجه خاطر همایون بر رفاهیت حال و دعا

احوال بندهای درگاه قدیم که همیشه عمر خود را در جهد

در جان سپاری با خلاص و عقیدت تمام بسر برده باشند مصروف

مرآن داشته همراهان قدیم الخدمت زمره دولتخواهان با اخلاص

خواهم اما همینکه از مدتها با مرد رفیع القدر تحنی کمر
شکر فروزی اثر مخصوص بوده و رنجیده و من
همت خود را بجهة رفع قصور نیابوده لوازم آن امر
موافق مرضی خاطر اقدس همایون معتقد به رسانیده
در این اوقات چون کمال ضعف پیری و ناتوانی بود
استطاعت خدمت آرزوی عاطفت شاهنشاهی او را از
خدمت معاف داشته مبلغ پنج لک دام از سرکار
بهرام پور که وطن مألوف اوست حسب الالتماس
مومی الیه بطریق انعام علی الدوام مرحمت
فرمودیم که این مبلغ بمصرف سال بسال و ماه بماه خود
نموده بدعای دوام دولت ابد موند مشغول

[illegible]

نموده باشند باید که حکام و عمال و متصدیان و
مهمات کروریان و جاگیرداران حال و استقبال
حسب الحکم اقدس عمل نموده مبلغ مذکور را از محال
نمک بخواه داده بمصرف مومی الیه بگذارند و از
جمیع وجوهات محال تکالیف معاف و مرفوع القلم
شمرده بهیچ وجه مزاحمت بحال گماشته او مزاحمت
نرسانند سبیل چودریان و قانونگویان آنکه
مال واجبی حقوق دیوانی خود بگماشته آن
قدیم الخدمت جواب گویند و هیچ قاصر و مکرر
از فرموده تخلف نورزند رکن السلطنة القاهره
عضد الدولة الباهره قدوة الخواقین عظیم المکان
عمدة الملک قاسم خان بعبا باجستروانه

امیدوار بوده بدانسته در بیوتات خواجه یوسف داکر

بارگاه آسمان جاه استحانه نمود که مبلغ نقد و

جنس از مال رافع مومن بدجنسی بموجب حلاف حساب

بروز تعدی بمصرف شده باید بر مضمون فرمان قضا

جریان اطلاع حاصل نموده مشارالیه را نزد خود

طلب داشته حقیقت المعقدمه معلوم نمایند آنچه

حق ظاهر شود بحقدار رسانند و در باره المعقدمه

معروض اشرف رسید اگر در انجا مستعد الفصل بوده باشد

طرفین بدرگاه والا بفرستند و حقیقت را

از روی جهد و کی عرض نمایند که

دار العدالت العالیه بمقتضای شرعی سرانجام

حق بحقدار عاید گردد مقتدی را احسان منتفی شود

که باعث مردم دیگر عبرت گیرند در صیانت فقرا
تمام دانسته از فرموده نگذرند
چون مدتی که حقیقت جمع خرج ملتان بعرض اشرف
اقدس رسیده یقین که باعث آن عزل و موقوفی
امری دیگر نیست در بین و لا زینده الا قلیل و الا دون
دیانت و کفایت شعار خواجه عبد الستار را از ابتدای
فصل خریف سنه سیچقان ییل بخدمت دیوانی الصوبه
تعین فرمودیم مطلوب آنکه در سر انجام آن امر مهم
کوشیده از مال و جهات و سایر جهات محال
خالصه شریفه و جاگیرداران خبردار بوده جمیع
الصوبه را از قرار واقعی مشخص سازد آنچه حصه
خالصه شریفه بوده باشد داخل خزانه عامره نماید

حصهٔ جاگیرداران بکمی شهای اینها رسانند حکام

جمع و خرج الصوبه را مطابق حقیقت عمل دیوان

سابق بدرگاه جهان پناه ارسال دارد و جبایان برعایا

سلوک نمایند که مرفه الحال بوده زراعت خود

مشغول باشند در کاشتن جنس کامل رعیت نمایند

که جمع برکات سال بسال افزون شود و سبیل

متصدیان و مهمات کروریان خود دریابند و

قانونگویان و رعایای الصوبه آنکه موهی الیه را

دیوان مستقل دانسته آنچه متعلق دیوانگری

باو رجوع نمایند حرفی از نظر قلم او پوشیده

نمانده ندارند از سخن صلاح او بیرون نروند

متابعت او را اکنهمی بجا آورند در مهمات خدمت

المال

انجم عمل آرند باب سیوم در شرح پروانجات

چودریان و قانونگویان مقدمان مزارعان

پرگنه رحیم آباد آنکه چون حسب الحکم جهانمطاع

آفتاب شعاع خدمت کروری پرگنه مذکور

من ابتدای فصل خریف سحاوت بسعادت نشان

خواجه محمد معصوم مقرر و مفوض گشته باید که مشار الیه

را کروری مشغول دانسته مال واجبی و حقوق

دیوانی سال بسال از قرار واقعی جواب گوینده

هیچ قاصر و منکر نگردند از سخن صواب که

هر آینه موجب دولتخواهی و کفایت

حال پادشاهی بوده باشد سرون نروند

متابعت او را کماینبغی بجا آورند از معاملات

کلی و جزوی پرگنه مذکور جزوی ازو نوشته و
پنهان نماند از تسبیل مومی الیه انکه نسخه دیات
را شعار خود ساخته لوازم آن امر بجا آورده بعهد
از دقایق کاردانی و آگاهی نا مرعی رعایا
چنان سلوک نماید که مرفه الحال و فارغ البال
بوده در رکاب خرمی و خوشحالی باشند در کار
زراعت و آبادی سرگرم باشند در هر سال
جمع پرگنه افزون شود آنچه تحصیل شود و زرانرا
بخزانه عامره از سال و اقساط نماید در حساب
تاکید و هند انحراف نورزند سعادت
نصاب عزت اکتساب مهرداد و ذوالفقار بیگی در
پرگنه محمود آباد انها انکه چون خدمت فوجداری

پرگنه

پرگنه مذکور از ابتدای فصل خریف سنه ایت ئیل
باسم زبده الاقران دیانت رای هرزو مفوض
گشته باید که مال و جهات و سایر جهات روز بروز
تحویل و تسلیم گماشته او نموده در کچهری سرکار
عامره با صلاح خاص نگاهدارند و روزنامچه به دستخط
گماشته فوطه دار از مال سرکار سود و سودا ننمایند
و رعایا پریشان نسازند ماه بماه فرد جمع معلی
ارسال دارند که نگذارند که تحویل او جای دیگر
نگاه ندارند خبردار باشند که گماشته فوطه دار
از مال سرکار سود و سودا ننماید و زر را پریشان
نسازد مالی الحال اگر چیزی به فوطه دار باقی
از عهده جواب آن نخواهند برآمد در سجاده

قدوة المعظم داشته خود در بیان دکونونان

معتمدان پرگنه نورپور بدانند زبدة الاقران

مطلع الاسلام خواجه کیمکاداس بخدمت کارکنی

پرگنه مذکور تعین نموده شد باید که اورا کار

باستقلال آن پرگنه دانسته در جمیع معاملات

جزوی کلی او را واقف ساخته چیزی از

نظر قلم او پوشیده پنهان ندارند از سخن صلاح

صلاح او بیرون نروند سبیل شما البته آنکه

شیوه راستی را شعار خود ساخته سر رشته پرگنه

مذکور از قرار واقعی کرده دارد و معامله ده هزار

وارسیده جمیع پرگنه را مشخص ساخته بلوکها جمع پرگنه

مستحفظ بجا آری را طلب خود در بیان دفاتر نکوبان

[illegible]

شقه از درست نموده ارسال دارند نوعی نمائید
که اشرار دو دلیجوانی کلهات او ربطور آمد نمانه
خود را موافق مصدق حضور از تحویل قوطه دار
مطابق تصدیق سرکار مصرف شده روزنامه تحصیلدار
ماه بماه جمیع خرج از هر فصل درست نموده بدفترخانه
ارسال دارند و در باب قدقن داشته حسب الامر محلی
که ساختهای حاکم داران برگشته
محمودآباد اعلام انکه دو ربولا محمد مراد اسحاق
نموده که مبلغ دو هزار که هزار سکه مرادی بموجب مسکوکات
به دو ولیخان اعیان داده در ادای آن
اهمال می ورزد تمردی می نماید باید که نقد
بر وجوع انچه حق حسابی واقعی باشد از و کرفته

باشد که حق تحقیق آن نماید کرد و اگر نوعی دیگر بوده باشد

معامله را بمقتضای شرعی شریفه فیصل دهد و تعدی بر

حال احدی راه نماید و رعایت تاکید دهد

سعادت پناه خواجه باقر کروری پرگنه و ریرابادی ذکر

در مولانا شیخ محمد آمده استغاثه نمود که شیخ الهداد

دختر خود را به پسر رافع مؤمن نامزد کرده بود

رسمی که در میان آنها بود بجا آورده الحال میخواهد

که نسبت دختر بجای دیگر نماید باید که تحقیق [illegible] رسیده معامله را

بمقتضای شرعی شریفه فیصل دهد که هرگز قرار گیرد

چنان نماید که انجمنی دو باره مذکور نشود در [illegible]

عرضه اثار خواجه

تمام شد

محمد معصوم متعهد از پرگنه سلیم آباد معلوم نموده باشد

در بلوک شبخان آمده استدعا نمود که قاضی
الهیداد زمین زراعتی را که در جوار قصبه مذکور
بوده بزور و تعدی متصرف شده او را دخل نمیدهد
اگر ایمعنی واقعی داشته باشد آن زمین را از تحت تصرف
مشار الیه برآورده در تصرف او نگذارند که حق بحقدار
عاید گردد و حساب نمایند که استفسار دوباره مذکور
نشود در این باب تاکید دانند   سعادت نصاب عزت انتساب
قادر قلی کروری پرگنه جلال آباد انها آنکه چون
موازی شصت بیگه اراضی چاه جهرق از طایفه
خالصه شریفه حسب الحکم اشرف بعهده اهتمام آن
مقرر شده باید که موجب تصدیق متصدیان سرکار
از دوانه و گاه اسپان خرج دار باشند که ایشان

رود فربه شوند که وقت محاسبه مجرای خدمت شما

خواهد بود در باب تکلف نوروزند

زبده الاقران نادرخان را اعلام آنکه عریضه‌ای

که فرستاده بود رسید آنچه از نهب و اتلاف شما نوشته

بود شده و تأدیب نمودن متمردان نواحی نوشته

بودند باعث مجرای شما شد انشاالله فراخور

خدمت نتیجه نیک خواهد یافت باید که مدام حکم نیکی

اتخذو در امور حق و آنچه که سنجیده خواهد بود

زیاده مبالغه نرفت   عمده الاماثل

صادق الاخلاص خواجه یادکار را اعلام آنکه

عرایض شما متواتر رسید مضمون معلوم شد آنکه

در باب اهل ... تحصیل جمع برکنند ... رسیدها

مرقومه

اسنادها نموده بودند نظر بآنکه آن حضرت ایشان
جای اعتماد است هر جا که شما بوده باشد احتیاج
دیگر نیست حسب الالتماس شما دیبت رای فرستاده شد
باید که باتفاق او تحقیقات دیده وارسیده
و جمیع را مشخص نموده طوماری بخط امین بمهر خودها و
قانونگویان درست نموده بفرستند که رسیده خواهد شد
درباب تحصیل زر بقایای جات سعی نموده زر را مصحوب
اعتمادی مرسول دارد حرجی متصدیان ندانند و
حسب الحکم عمل نمایند   متصدیان حال و استقبال
پرگنه محمدآباد بدانند که چون بموجب فرمان
مرحمت بعنوان موازی یکصد و پنجاه بیگه زمین
از مزروعه خود افتاده بالمناصفه از پرگنه محمدآباد

من ابتدای فصل ربیع سیچقان ئیل در وجه

مدد معاش مشیخت پناه سعادت و سیادت دستگاه عبدالرحیم

مقرر است که باید حسب الحکم اقدس اراضی مذکور را از

محال ملک نموده بموجب حکمیت مصرف مشارالیه

واگذارند که فصل بفصل سال بسال حاصلات آنرا

صرف احتیاج خود نموده بدعاگویی دولت روز

افزون اشتغال نماید بعد از تشخیص مزاحم آن

نگردند مطالبات مالوجهات و سایر جهات من کل

الوجوه مزاحمت محال او نرسانند هرسال فرمان

مجدد طلب ندارند در این باب حسب المسطور بعمل آورند

باب چهارصد و نود و پنج عرضه داشت

ندوی حاکم دار السلطنه حضرت ...

بموقع عرض باریافتگان نزد ما جاه گیتی مدار رسید

که قبله عالم عالمیان سلامت فرمان عالیشان

درباب غلامان درباره ارسال استن خرابه بعضی

اسباب بعضی کارخانجات طلب شده بود قدر امر

ساخته باصغاء آن شاه و شرف حکم نفاذ جهان مطاع

سرافراز و ممتاز گشت در همان ساعت سرانجام

باربرداری نموده بتاریخ ماه فردی جمع مبلغ

شش لک روپیه و اسباب کارخانجات که صادر شده

بود مفصل یادداشت علیحده تحویل گماشته‌های تحویلداران

نموده مصحوب خواجه اشرف بدرگاه والا ارسال داشته

قبله گاه سلامت خواجه مذکور سوای با قوش خود

سواران زیاده نگه میدارد امیدوار است که

فراخور عقیدت و اخلاص سرافراز شود که تا غایت

سربلندی کمترین بنده ها خواهد شد. الهی آفتاب

دولت و حشمت تابان و درخشان باد

کمترین بنده با اعتقاد محمد مراد مشرالیه بسعادت

تسلیمات بندگی بجا آورده بموقف عرض ایستادهای

پایه سریر عرش نظیر سلیمان سریر میرساند که حالت

سرد و صفا در اجزای بدنها دکوسهالی قبل ازین

عرصه هشت بوده بمبلغ اجلال رسیده بمبلغ اعلا

رسیده باشد و در سوالات تاریخ هفتم اردی بهشت

تکیه ولیت بدولت ابدپیوند نموده بر سر کوهها متعلقین

تاخت نموده چون نزدیک کوه رسیدا سکنه‌ها

خبردار شده فرار سواران جمع آمده

ساده

پیاده های بیشمار کجا رسیده با زمینداران آن
نواحی در میان یکدیگر متفق شده ملکی نمود مدد از
هر طرف کوشش و کشش بمرتبه نهایت رسید از
برادران و سواران این فدوی چند کس مردم
کاری بدرجه شهادت رسیدند صد و پنجاه کس
زخمی شده بموجب یادداشت علحیده بعرض میرسد
از طرف آن مفسدان قریب یکصد و هزار کس از
سوار و پیاده بزخم تیغ خون آشام بر خاک هلاکت
افتاده بجهنم رفتند و هیچ گرمی در زمانی بود که
به نیروی تایید آسمانی و مددی تایید اقبال شاهنشاهی
نسیم فتح و نصرت وزید آن ترکجیان تاب
ستیزه و جنگ نیاورده رو بگریز نهادند

درگاه تعارف نموده مال و اسباب و شهر و غیره

بغارت داده پنج کس از سرداران آن جماعتی

که هر یک بجای خود صاحب جمعیت و سامان بودند

بدست لشکریان اسیر دستگیر شدند آن روز دیگر

لشکر در یک کوه واقع شد صلاح دولت

درین دید که علی الصباح لشکریان در کوه آمده

زن و بچه آن شوربختان اسیر نماید وقت صبح بود

که مردم در تعیین استعداد بر آمدن بودند و

دشمن را چه امکان که سردار همه اینها بود و از بد

کرداری و ناهمواری خود خجالت و ندامت

کشیده زینهار خواسته در گلو ریسمان انداخته این

قومی که زینهار خواهان است ملاحظه مراحم

آن قوم

آن قلعه و حوالی او را از محاربت خان بالامان

داده خالی و طن ساخته تاریخ هشتم ماه ربیع

اول راجه مذکور با اسیران دیگر که بعد حبس

از قلعه کوهستانی بموجب تفصیل یادداشت علیحده

مصحوب برادرم حمید قلی روانه درگاه عرش اشتباه

نموده به نظر اشرف اعلی خواهد رسانید و ظن آنکه مردم را

بحال خود شرعیه ضبط نموده تکلیف منبر سپرده که رعایا

دلگرم آبادان سازند هرچه حکم اشرف و اقدس صادر

شود بدان عمل نموده اعقاب دولت و حشمت

سر مفارق عالمیان تا زمان باد عرضه داشت بنده

درگاه مظفر حسین حسب عبودیت و نمک خوارگی که

سعادت نورانی ساحت نموده عرض اسعد اعلی بارگاه

فلک کارگاه وثریا جاه ظل الله محمد شاه که

قبلهٔ عالم و عالمیان سلامت هستند جان نثار را

بنوازش خسروانه بخدمت صوبه داری صوبه اوجین

سرافراز کرده رخصت فرموده بودند کوچ بکوچ

طی مسافت قطع مراحل نموده بتاریخ هفدهم ماه رمضان

داخل قلعه اوجین شده الحمد لله تعالی بتوجهی مرشد

حقیقی بزبان مبارک صحبت فرمودند تا ممکن و

مقدور هست بجان کوشیده سرموئی از حکم اقدس

تجاوز نخواهد کرد آنچه روداد حقیقت تا امروز بعرض رسیده است

معاینه احباب دولت ابد قرین عالمیان باشد

عرضداشت بنده معتقد محمد ابراهیم بشرف الطاف

رسم دوستی بجا آورده موقوف عرض تا رفتن

ادکا

درگاه عرش اشتباه سکندر جاه سلیمان سریر
فریدون فر دارا شکوه جمشید منزلت خلد الله ملکه
میرساند که بورود فرمان عالیشان فرخنده عنوان
بشرف خلعت شاهانه و انعام اسب عراقی دلدل
نشان که این فدوی را بنوازش خسروانه سرافراز
فرموده بود قدم از سر ساخته باستقبال شتافت
بر مضمون فرمان همایون عنایت مشحون
حکم جهان مطاع اطلاع یافته بر سر نهاده جبین نیاز
را بخاک سجدات فرو مالیده خلعت خاصه را در بر
کرده و دوال لجام اسب خوش خرام در گلو انداخته
لوازم تسلیمات بتقدیم رسانیده سر بچرخ مینا سائیده
این مرید با اخلاص از فلک الافلاک درگذشت

سپاس این عطیه عظمی بکدام زبان میان تواند کرد

حکم اقدس صادر شده بود که محمد قلی مدحت ...

کرده عباسهای خاص الخاص باید بود و قدر و دولت

ندانسته بعد از قتل عیال با قبیله تحریک بعضی یا و ...

در ولایت عربستان شورشی هم رسانیده چون ...

ساعی گری قرار کرده افواج قاهره بر سر او تعیین ...

انشاء الله او را اسیر دستگیر نموده سایه سر در حلقه ...

آورند و تحویل عیال و اطفال سایر اسباب ...

شتران در خط کابل است و ... رسیده فرزندان

او در ساعت دستگیر نموده همراه مردم معتبر درگاه

والا سازد آنچه مال و اسباب او را لو داده باشند

در قید قلم آورده بتحویل صاحب شغل ضبط نمایند

قبله عالم سلامت حسب الحکم اقدس در ساعت نیک
بطریق ایلغار روانه کابل گردیده فرزندان و متعلقان
در همین هستند ... درآمدن بود بنده نارسیده
عیال و اطفال آن ... روسیاه را معهود ساخته در قندهار
خزانه او درآمده ... موجود بهمه مصحوب خواجه احمد که برادر
حقیقی این فدوی است با جمعیت پانصد سوار روانه درگاه
معلی نموده امیدوار است بسلامت برسد بعضی بیان
پسران او را طوعا نموده متعاقب روانه درگاه
کیهان پناه نماید و حسب بود بعرض رساند حیات دولت
پاینده و پاینده ... عرضداشت مرید با اخلاص
مطلع حسن رسم خدمت بالادب بموقف
عرض بندگان حضرت ظل الله میرساند که قبله عالمیان

متن فرمان عالیشان که در باب ضبط دواب

مواشیات نواحی احمدآباد و مامورین مال و احشی

که سرشتهای جاگیرداران و همراهان تمام کمترین

عملداران صادر شده بود سرداران و جمعیت خود

بعضی جمعداران کوکنی که بعنایات مصوبه اند کوچ

کجی منازل و قطع مراحل نموده در موضع فلان

که مسافت کرده از احمدآباد مسافت است در به نموده

روز دیگر تکیه و پشت به دولت لایزال جاه شاهی

نموده بر مواضعات که سرشتهای نوشته دارند

سال است که از مردم مال و احشی بند مرد

نگاه میدارند تاخت نموده چون اینها حضار آمدن

شده شدند جملی مفسدان آن نواحی جمع شده

در

در جنگل در آمدند همراه لشکر رفته اند چون هجر
به بنده رسید بصلاح دولتخواهان پهلوی جنگل
دیره نموده از هر طرف طلبیده شده بجنگل بدین
شدند اگرچه آن مقهوران کوه اندلس در
جنگ و تیراندازی بعضی کردند اما چون لشکر ما
از چهار طرف محاصره کردند کوه از ان خالی شده
از جنگل برآمدند و جنگ عظیم واقع شد از مردم
سادات و مغلان و راجپوتان سواران بعضی مردان مقصدا
یکصد و پنجاه کس اسم باسم یادداشت علیحده بعرض
اقدس خواهد رسید که بدرجه شهادت رسیدند ارکوارزا
لی نزدیک هزار کس بضرب تیغ و تیر کشته شده
بجهنم اما دو چند دیگران مقهوران تاب ستیزه جنگ

نماوردند رو بگریز نهادند مثل گله گوسفند با
همش بهر جانب رمیده اند علی الصباح بنده و بکار
بر سر دهات متمردان سواری نموده الحاصل
اتفاق کرده در موضع سلیم نور که ده کلانست
قلعه را در میان جنگل واقع است با عیال و
اطفال خود یکجا شده بودند لشکریان از هر طرف
قتل کردند اگرچه آخر دم کشش و کوشش بمرتبه
نهایت رسانیدند عاقبت سواران پیاده شده
دران ده درآمدند چند کس را کشته ده را
آتش زدند بعد ازان از انجا اسیر نموده
مال و مواشی را در قید ضبط آورده حواله گماشتهای سپاهی
جا کرده ازان نموده سرداران آن ده را با همراه سپرده

از اله

که از محصول سنه سال خاطر خود را جمع دارند قبله

حقیقی سلامت سوختی بمرزی آمده دم در بن ملک

اظهر من الشمس است الحال سرحدی پادشاهی

چنان تنبیه و تادیب نمودند که تمام مردم این سرحدی

عبرت گرفته شدند سوختی رعیتی پایین گردیده بطلب

مال و اجناس جاگیرداران معه سپاه چنانچه حقیقت آن بمردم

تردد بنده درگاه از مردم بعرض خواهد رسید

آفتاب دولت و اقبال بر مفارق عالمیان

تابنده باد   عرضداشت بنده معتقد با اخلاص

سمت الطاف و سجدات و بندگی میرساند بنده مکتوبی

عرض بندگان نواب مستطاب سپهر رکاب حضرت اقدس

قبله گاهی میرساند که نواب سلامت که اینجا مواجهات

افعال آن قبله گاهی صالحه باید و شاید صورت

انصرام گرفت با منظور کاری و حد ممنی نماید که

بواسطه آن کوشش بواسطه مشق ملازمت که علاوه

مطلب سعادت ابدیست و ممنون شده اگر حکم میشود

بخدمت عالی رسیده بعد از این هر حد ممکن

امر شود بالراس و العین بجا خواهم آورد زیاده

چه عرض نماید طول عالی بر مفارق خیر خواهان ممدود

باد باب ستم در نوشتن مکتوبات اسامی کار روز

با تکید بود ملازمان افعال و احوال

سماه مرحمت و سعت دستگاه مخلصان عقیدت

حالیم همواره در حفظ حیات امر و مشغول بوده

خوشوقت شنید لعد ملاطفه مهد خواهند اخلاص و

از رومندی مکشوف رای مهر انجلای همایونه
گردیده است که مخلص خود را بدو کلمه عنایت نامه
گرامی یاد نفرمودند موانع این مهجور محض و نشاط
امری دیگر نخواهد بود طریقه یکجهتی آنکه بخلاف ایام
گذشته نشود ملاطفت را مرعی داشته محزون بسان
بشوند که باعث انبساط اطلاعی خواهد بود چون
ملا محمد جان متشخص ماه حقایق آگاه شیخ عبد
الرزاق یکی از مخلصان ایشان است در بولا
یار در همین مخصوصه و معاش از بسکه مرتبه مهر
متعلق بحاکم ایشان است بخواه با فدویکی
حضور امروز ما بعد که پروانه بنام مشهدی بزکند
مرحمی باشد فرموده مکتب فرموده خیر الختام

باعث اطمینان این مخلص خواهد بود ایام دولت

بکام الله تعالی عالی صفات مخلص ملاذی

حالحرر را از بلیات دوران مصون داراد

بعد از تمهید و اعدار زومبدی اتهامی رهی

بجهت برای انکه چون درباب خاطر مشحت پناه

عبدالرحیم نمودن اراضی ورد معاش از محال تمک

مرقوم خامه محبت و تکابکی نشده بود و شرف سعاد

خود واسطه خاطر مرضی مشحت پناه مذکور

بوده تکان کوشیده شد چنانچه زبانی محمدمیت

ملازمان ساجی طاهر جمی مانده مرقوم که کاه و حد

با حضور دهنده باشد بی تکلف اعلام بخشند که

شرایط اخلاص معهود بر سامیده اند حق دولت

مدام ممدود باد   صحبت پناه شفقت و عطوفت
علاوه‌ی شیخ چو همواره خوشوقت و شادکام باشد
درین ایام فرح سرانجام مسموع یافت که در جهان
ایشان فرزندی سرینه در ساعت نیک تولد شد حمد الهی
خوشحالی روی داد که شرح آن نشاید الهی آن
نونهال حدیقه دولت و بختیاری را از صرصر
حوادث روزگار در امان مهد اسمه و در سایه
دولت ایشان برخوردار و سربلند گرداناد
بر جمیع خیرخواهان دور و نزدیک مبارک و میمون
باد   الهی تا جهان زآب و رنگست   فلک را
دور و گیتی را درنگست   بجمع وارث از
صحبت و جوانی   زبرخوردن روز بکام

زیاده عمر و دولت بکام باد

الله تعالی ذات ستوده صفات بخت فضیلت

پناهی علادی دستگاهی همواره از جمیع ملمات

دوران محفوظ دارد بعد محمد و اعتداد و

انها اگر خدا آگاه است که باستماع خبر فرخنده

از کتخدایی برخورداری محمد بیک خان خوش حالی

قارعتالی رو بداد که شرح آن قلم نتواند کرد

الله تعالی مبارک گرداند بعضی اسباب عروسانه

از قسم انگشتر طلایی با نگین زمرد تحفه عروس

جیره وظیفه گرانی برای برخورداری مذکور

مصحوب اعتمادی مبارک قدم فرستاده شد

بنظر اشرف خواهد رسید این مخلص را از

خبر انند بشان بوده و انسه نامه و پیغام یاد آور

باشد هر گونه که خدمتی باشد و بوده باشد اشاره

فرمایند که مفید بهر سامنده آید زیاده ازین چه نویسد

خدام کرام ذوی الاحترام عطوفت دستگاه یکباره

عزیزان و خویشان همواره در حفظ حضرت سبحان

بوده سلامت باشند بعد از ابلاغ تحیات دعوات

انهاء میشود رای مهرانجلای میکرده اند که چون

بنده از آبا و اجداد بندگی محلات زمان عالی دا

مهر عالی الشان زیاده تا مرادات از بهر سعید

زیاده است چون معدا ایند فرزندی عمر الله

در علم و ادب موقوف یاران عرض

میدارد که اورا در غلامی خود سرافراز فرمایند که

باعث سربلندی افتخار بنده در میان عزیزان و

خویشان خواهد شد امیدوار است که التماس بنده بدرجه

اجابت مقرون شود   کربعلی فندرسکی عریضه

زیاده چه عرض نماید نقش حسن یاد   معلوم بادی

ایام محبوب القلوب

با دل یگانه مونس همراز محرم اسرار با وفادار

سلامت بوده باشند از آن روزیکه از یکدیگر جدایی

واقع گردیده چه اتفاق است که قرار و آرام یکبار

بسته

از دل برفته است جواب ندارم از بیوفائی

وصال تو است دور از جدائی عمر و طلعه مطلع اوست

تعالی سببی سازد که ملاقات یکدیگر بوجه احسن میسر

کرده درین نزدیکی رایات نصرت آیات بصوب دری
اقبال مآب نهضت و متوجه میشود که اسباب روانه از اطراف
خواهد شد و الا بعد از دو ماه سرکار را برده خود طلبیده
یکجا گذران خواهیم نمود خاطر جمع دارند تا در میان
چه نوشته که در کار چیست زیاده چه نویسد اندک نوشته را
بسیار دانند حق سبحانه و تعالی ذات حمیده صفات
ملاذی استظهاری مخلص ما هی جا مجو همواره از ملمات
دوران مصون و مأمون داشته سلامت دارد بعد از رفع
دعوات مشتاقانه مکشوف رای مهرانجلای میگرداند
که خدا عالم آگاه است که از شنیدن بیماری آنجناب
چه الم اندوه خاطر بخاطر راه داده قلم در
نوشتن آن منقطع اللسان است الله تعالی داروی

آن از شفاخانه غیب کرامت کرده اند

صحت کامل بخشید این مخلص را استماع

خبر بیماری ایشان بی اختیار میخواست

روانه آن حدود شود بواسطه بعضی موانع

ضروری این آرزو در پرده توقف افتاده

بالفعل دارنده برای آوردن خبر صحت

ذات مجمع صفات مسرور فرمایند

تسکین خاطر نموده اند شد زیاده بحر شوق

چه بر نگارند بعد از طی مراسم

تعلیقات رسمی آنها اینکه مدت است که

از احوالات خیر مآل خود مرقوم نفرموده اند

بنا بر آن خاطر نگران است یقین که موانع
آن بجز فراموشی امری دیگر مباد لایق
آنکه بخلاف گذشته ابواب رسل و رسایل
مفتوح دارند که باعث اطمینان خاطر فاطر
گردد و درین ولا استحت پناه معارف دستگاه
شیخ عبدالله سعید مهمت نشان روانه شد بهر انجام فهیم
که کار و خدمت در سعید و دو داشته باشد
اتمامی آن ارادی دارند که معتمد بهم رسانند
زیاده ایام بکام باد بر جوید و اقبال ابد اثر
یادگار مشمول عواطف ایزد متعال بوده از

عمر کامیاب باشد درین ایام نامرحوم

شنیده شد که مخدومی قبله گاهی خواجه سیار

بحسب تقدیر در رحلت نموده از شدن

این خبر تعاقب کلفت بخاطر راه یافت

اما قضا را چاره نیست هر که آمد بجهان

اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقیست خدا

خواهد بود هر گران در دوران بجز صبر چاره

لاچار دست بدامن صبر باید زد طریقه

پیمودن تمنید آنکه هر کدامی که دل ساعتها نبد

همه شکسته خاطر شود دل خود را

قوی

و می دارند انشاالله تعالی این واقعه را مطبوع روشن

مقدس معلی رسانیده خلعت خاصه فرمان عالیشان

بجهة دلاسای شما حاصل نموده فرستاده آید اولا آن

اینکه تا هنگام ملاقات چگونگی حالات خود و مهمات

باشد هر مطلبی که در پیش بوده و بوده باشد بی تکلف

اعلام اشاره فرمایند تا ممکن در سرانجام آن

سعی کرده آید زیاده چه نویسد دولت بر دوام

که مجلسیان کابل در تحریر آن عاجزاند طومارهای مجمل

مستوفیان شامل در تسطیر او عاجز آن

نحو حضور زبان گشایند مدار مخلص مصرفی المالکی

میکر دانند که شرح شوق آرزومندی فاصل از حد است

که بقلم و زبان اندکی از بسیار آن بیان نمود

لاجرم از شروع این باب حساب قطع نظر از

اطناب نموده مقصد این است که بحسب قضا و قدر

افراد روزنامچه فراق از حصول مساعدت زمان

اتصال بار دیگر آورده تحریره صحیح موقع موضع

همه وکرمه اصول از مکارم اخلاق آنکه با تیسیر

ملاقات مجمل و مفصل احوال خجسته مال را در ذیل

ملاطفت نامه [illegible] بتحریر نشان بفرمایند

زیاده چه تصدیع دهد الغالب باد که تا هر

این خیرخواه حقیقی شده بود در همین زمان
شرف ورود یافت چون متضمن صحت عافیت
ایشان بود بهجت افزود الله تعالی از آنجهانلد
نشاید در حفظ خود داشته کامیاب صوری و معنوی
گرداناد و مناسب آنکه بهمین شیوه پسندیده را
مرعی داشته ازین شکسته دل یاد آورند بخدمت
لایقه اشارت فرمایند که بجان و دل کوشیده مشغول باشد
ایام دولت برقرار باد   بعد ارقام کلمات
رسمی انهای رای محبت افزای آنکه مدت
احوال جرمال خود و خبری مرقوم فرموده بودند

ماباران خاطر نگران است یعنی که موانع آن
عجز و فراموشی امری دیگر مباد لابد اینکه بحکم ایام
گذشته ابواب رسل و رسایل را مفتوح دارند
که باعث اطمینان خاطر گردد درین ولا منتجت و
فضیلت پناه شیخ صفاالله که از اکابر زمانه است
فخر السلسله عالی نسبت بندگی و اعتقاد
تمام است بواسطه بعضی مهام ضروری در دیار
تشریف آوردند امید که شرف دیدار ایشان
غنیمت دانسته در اعزاز و احترام سعی تمام بجا آورده
بحال کوشیده هر کاری و مهمی که رجوع آورند

معاونت خود دانسته در انجام آن تقصیر نکند

که خاطر ایشان بسیار عزیز است در جواب مخلص شما

بمناسبت ممنون خواهد شد ایزد تعالی آن ذات

مهربان را در حفظ حمایت خود داراد معاوضه

گرامی که نامه خیرخواه حقیقی شده بود شرف

مطالعه آن سرور را دریافت همگی اوقات صحبت

آن سرمایه حیات از درگاه واهب العطیات خواهان است

کدام وقتی باشد بجز یاد ایشان بگذرد ما یاد تو

سلامت بخیال تو خوشیم عمر یاد دیدن تو هیچ رفتنی

نیست تا دریافت شرف حضور عالیش الیوم

از دل نشان فرموده باشند این کمترین را در خاتمه

کتابت محبان ملاذی عبدالوهاب از مردم

البته البته تصور فرموده یاد آورده بودند باعث

استحکام مبانی محبت و وداد گردید اما حیرت

افزود اما متعهدان ناقص مردم قصد و بلغا

نسبت وداد چه معنی دارد من کجا و این مرتبه کجا

دیگر در محبت نامه گرامی که سهوی و خطایی اگر گردیده

یاران ارزوی کتاب قلم آورده باشند

دور نیست خدا آگاه است که هرگز در فن انشا

مهارت بجز مرمی در خدمت مخدومی بزرگان

گذرانیدنست در هنر لاف زدن پیش این بزرگی‌ها از

فضل و هنر بهره تمام دارد و سخن‌فهمی تمام است

گر ز سوخ کسی بجز که بدمه مسازم   بنشین سوی لعل دهان

سفال ریگ را   امید وار ان بهر ما فضل وجود دارند

سهو و خطایی این قلیل البضاعت قلم عفو در کشد

با صلاح آن توجه فرماید   تلافی قسمت سپاسگزاری

در هر عیب با خود در گذرد و سپید ارکم   عصمکم الله این مختصر

مستدعی از دعاگویان خیراندیشان خود دانسته

تا سکام ادراک حضور فایض النور خاطر فیض مآثر پرسانند

تضرع نماید ایام بکام دوستان باد   با مه عنبرین ...

در تهنیت مضمون آن مشام خاطر معطر کردید که در کا

رعایت محبت و پاس خاطر عزیز مستحب بنابر ضیاالدین

حافظه محبت و یگانگی مش بود و حصاله آن تعهد نشان

مخلص نزول رحمت ایزدی بسته منشا بود و از

فایض الانوار صبح بزرگوار نهایت محظوظ و سعادت

اندوز گردید و در باب حسب الاشارت ایشان

تا ممکن است تمامی کوشیده شرایط اخلاص را مرعی دارد

چون در ینولا منحصر به ضرورا مهمات ایشان

خاطر جمع کرده متوجه آنجا بود شد به

لعقش سنت که احوال فقیر بی یکان خواهد کرد

جواب نامه مرحمت آثار دوستی غمگسار

در عین انتظار در هیجدهم ربیع فصل بهار مصحوب ... همکار

رسید خاطر اندوهگین یار از بند غم آزاد

کرد ... حظی نو آمد و را نخوت فرح گشت

هر که قطره‌ای ... بنیان ... رسید ... اظهار

صدای بالا ... آب خود مرحوم

بوده‌اند فی الواقع اشتیاق حادث است اما

هر جا که خواهی بروی و در دو عمر ... الی

میگویی ... خاطر و تسلی دل همای ... دوست

دل من درد خود را تا کی خواهد نوشت در گوشه

بی آرامم اگر شمع شوق آرزومندی دمد از آن

مرحبا به خضاب می‌نویسم درد قربانی کشید

آشنایی که هر بدار تو دارد دل من   دل من دارد

من دانم داند دل من   از درگاه مستنبط الا

سحاب امید دارا که نشام طلبی فراق باور

صبح وصال مبدل کرده باقی احوال بی الصبر موقوف

مرحلا قاسم جروی به فرستاده و نوبه در رسید

تا سنم اقرار کرده اعتراف نمود خواجه محمود

خواجه قاسم ساکن محله فلان به مبلغ می‌گیرد

کلادن نام میانه قد مشکی چشم سبز ابرو مردانه

سوراو

سواد رقعه تمسک هشت ساله در بدل مبلغ یکصد روپیه نامه

باسم میر درویش ولد میر قصر ساکن محله حسن آباد فروختم

مبلغ مذکور در قبض تصرف خود آوردم تا فی الحال عوض

نماید تحریر تاریخ سیوم ذی الحجه سنه ۱۲۱۳ اقرار کرده اعتراف نمود

خواجه ام ولد خواجه دوست ساکن محله فلان ملکی تمامی یکمرتبه حویلی

پخته قائم ... پنج دری زمین که حد شرقی آن

ملحق است بدیوار خانه الهداد خان ولد عمر خان و حد جنوبی

و حد غربی آن متصل است بکوچه شارع عام و حد شمالی

آن پیوسته است بزمین محمد بیک و حد چهارم ملک است

حویلی فلان واقع است در بلده جیم آباد در محله فلانی

بلا نزاع است چیزی در تصرف نگاه خود بوده

بعوض مبلغی که در ورقه الصاقیه است بصحت آن بیع الوقت

ساخته‌ای باشد در دست محمد ابراهیم فروخته

رجوع کردیم مشهود که در تصرف صحیح داور دیگر مردم

هم گواهی دادند که خانه ملکی محمود ولی بالغ بود

شیخ عبدالله مذکور نموده که اگر باقی اشکال دارد دیگر نشود

دعوی شما بار عهده جواب آن بر آید بنا بر آن

اینجا مسطور بطریق مناقشه قطعی شد تا همه

و سکوت بهم انجام اگر در موقع مصروف

که در موضع فلان نوشته محمد مؤمن کلی الحال انجا جواب

دعوی

دعوی محمد کمال بسرعت تمام حاضر سازند درینباب

تاکید دانند باعث تحریر این سطور آنکه در

در حوزه کوتوالی قصه را ... حاضر آمده و

نوشته داده‌اند که یک اسپ ابلق کبود از

طویله خالصه سرکار که بعهده و اهتمام میر علی

... که بنام او مقرر است بتاریخ بیست و

یکم شهر محرم الحرام در سرای فلان سقط شده

آن مردم اعتباری که در آن سرای بوده‌اند

معنی گواهی داده‌اند که [illegible]

دستک با اسم شجاعت و بهور دستگاه بهرام قلی بیگ

در موقت معتبر رشد که در موضع معظم بود رفته محمد کمر معه

برادری برای یساق طلان جا سلیح مکمل بر عت کام سلاح حاضر ند

در سنات با کلید دهند حسب المسطور بعمل ارند دستک با بسم محمد صلح اکه

در موقت مقرر شد که در سال گذشته من باز صورت وجه

با دوشت از نیش او بگیرند با دشت خلاص بکنابد

در سنات با کلید دهند حسب المسطور بعمل آرند عرضه نماز

ز نظر فیض نشر علا رسانان جا نصاحب قبله مرحمت تحقیق

بوقت دستک بکدرد را درصد جنب امیدگاه حفظو

ن

نشان سلمه الله بوقت تملک مطالعه فرمایند عزیز

القدر محمد قاسم سلمه الله بوقت تملک مطالعه نماید

مشفق مهربان قدر دانان مخلصان سلمه الله بوقت تملک

مطالعه نماید سی جلد و نورنامه دستگاه بدرالتمام

بوقت تملک مطالعه نماید مستحق الحمد محمد قاسم در وقت تملک

محرمانه فضلت ماه ملا محمد قاسم سلمه الله بوقت تملک

مطالعه نماید عالی القدر رفیع القدر

مطالعه نماید

تمام تمام تمام تمام

ما را ز جمال او [illegible]

[illegible]

معشوقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱

گل لب لب لبان ما و ولایت سخن [illegible]

هر آن عهد که با دوستان عهد بستیم [illegible] با مودت

همسایه سعادت [illegible] سید [illegible] بیاد

حسن خلقی ما در [illegible] در [illegible] و در [illegible]

مشغول گشته [illegible] [illegible] سعدی [illegible]

ما کی [illegible] [illegible]

[illegible]

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

ی

بعلم علم اهل سخن در جهان شد

در هوس سود از دو دنیا رها شد

آنکه بر ابجد من همه او
اندازه ...
کار جمیع

در دلم از دو سه ...

ای که در خاطر من از دو سه جا ...

... خط

... بهزاد

این کتاب ...

الميثاق هو العهد الموثوق

الميثاق هو العهد الموثوق

كفى بحجة الله بينه وبينك بالحق

[illegible]

[illegible]

[illegible]